

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۲۷۸۱
رده‌بندی دیویی:	۱۳۳۳ ت / ج ۴۷۹ م ۲۹۷/۹۵۹
سرشناسه:	مرندی، ابوالحسن، - ۱۳۴۹ ق.
عنوان قراردادی:	جرائد سبعه. فارسی
عنوان:	مستظرفات جرائد سبعه در علایم ظهور سید الائمه.
کاتب:	محمدحسین نجفی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی‌جا] — ناشر: مطبعه حاج عبدالرحیم — تاریخ نشر: ۱۳۳۳ ق
صفحه شمار:	۱۲۹ ص — مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۱×۱۴ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	مکتبة الامام امیرالمومنین — تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۷۴
یادداشتها:	عنوان دیگر: ۱. وجیزه مستظرفات جرائد سبعه در علایم ظهور. ۲. ترجمه جرائد سبعه در علایم ظهور. این کتاب ترجمه جرائد سبعه
موضوع(ها):	~~۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ... ظهور~~ ۲. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ظهور - روایت. ۳. مهدویت - انتظار.
شناسه(های) افزوده:	الف. نجفی، محمدحسین، کاتب. ب. مکتبة الامام امیرالمومنین، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار:	شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: مهر ۷۸



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

الزام الناصب (۴) در علائم ظهور

نام کتاب شرح جراید سبعه = شرح نور الانوار (جلد ۴)

مؤلف ابوالحسن نجفی مرندی

موضوع اخبار — زبان فارسی

سال چاپ ۱۳۳۲ ق — محل چاپ

شماره عمومی ۱۳۷۸۱ کتابخانه / بخش

اهدائی / وقفی / ~~خریداری~~ کتابخانه امیرالمؤمنین نجف تاریخ

طول ۲۱ عرض ۱۴ شماره صفحه ها ۱۲۹

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات ....

یادداشت
از مستطرفات منظر الانوار جلد چهارم نورالانوار در علائم ظهور بقیة الله (عج) می‌باشد.

طول ۲۱ عرض ۱۴ شماره صفحه ها ۱۲۹

مصور ☐ درسي ☐ گراوري ☐ افست ☐

ملاحظات ....

فصل دوم

۱ - تهیهٔ نقشه

کارمندانی که برای انجام این‌امر گمارده میشوند وظیفه آنها تهیه نقشه محل سرشماری و تقسیم شهر به‌حوزه ها ومناطق‌سرشماری است . مأمورین نقشه بردار بایدشهر را بتقسیمات متناسبی (بااستفاده از نقشه‌هاووسایل دیگر که توسط فرمانداری ـ شهرداری ـ شهربانی و سایر ادارات دردسترس آنها گذارده میشود) تقسیم نموده نقشه وراهنمائی که حاوی کلیه جزئیات شهر بوده بقسمی که کوچه یامحلی‌از قلم نیفتاده باشد ترسیم نمایند .

۱ — نقشه شهرها تماماً بمقیاس $\frac{۱}{۳۰۰۰}$ تهیه و بوسیله رنك آمیزی حدود بخشهای سرشماری مشخص خواهد شد .

۲ — مراکز بخشها و مرکز سرشماری باحروف درشت درنقشه ترسیمی تعیین میشود .

۳ — کروکی حوزه سرشماری (تا شعاع شش کیلومتر) باید بمقیاس $\frac{۱}{۱۰۰۰۰}$ تهیه وبوسیله رنك آمیزی‌حدود حومه‌هر بخش تفکیك و مشخص شود .

۱

مستطرفات

شرح جزایر سبعه

در علایم ظهور سید الائمه قائم آل محمد عجل الله فرجه
و توسل بدعای غریق و فرج
و کیفیت صلوة استغاثه بامام زمان
علیه و علی آبائه افضل الصلوة
والتحیه کتبه محمد حسین
النجفی

داشته باشد جزء خیابان وکوچه مربوطه شماره گذاری شده و بوسیله (فلش شکسته) کهقسمتی از آن در داخل بن بست است و قسمتی در خارج سمت راست وچپ کوچه علامت گذاری میشود .

٤ — کلیه ابنیه وامکنه واقعه در هر محل باید شماره شود تنها این شماره گذاری مختص بخانه های مسکونی نیست کلیه ابنیه آموزشگاهها . بیمارستانها . موزهها . دکاکین . مغازهها . کارخانهها . گاراژها . حمام . تونحمام . قهوهخانهها . خرابهها . کورههای آجر پزی و اراضی بایر که بین این اماکن باشد مسجد — کلیسا — سقاخانه و غیره و بالاخره کلیه محلهائی که مدخل دارد باید شماره گذاری شود .

٥ — نام هرکوچه ـ خیابان ـ بازارچه ـ میدان و غیره در صورتیکه از طرف شهرداری معین نشده باشد باید حتیالامکان بنام معروف همان محل نامیده شده ودرابتداء و انتهای کوچه نام نویسی شود .

٦ — هرخانه و یابنا یك شماره میخورد آنهم بدربی که برای ورود وخروج است ممکن است یكخانه بیش ازیك درب داشته باشد اگر دربها دریك کوچه باز میشود شماره تکرار خواهد شد . مثلا ١٥ و ١٥ م (حرف م علامت مکرر است) هکذا هر چندحرب که داشته باشد ولی اگر دربهای خانه بکوچه های مختلف که دارای شماره مستقل است باز شود هر درب شماره جداگانه (ردیف مخصوص بهمان کوچه که درب درآن واقع است) خواهد خورد .

٧ — یك بنا ممکنست دارای یکدرب ولی دارای چند قسمت مختلف باشد مانند گاراژ ـ کاروانسرا ویادریك دهلیز چندخانه باشد که هریك درب جداگانه در دهلیز داشته باشد . اینطور اماکن فقط یك شماره خورده منتهی داخل آن ازسمت راست بوسیلهارقام

١٢ ١٢ ١٢

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة وجیزه مستطرفات جرائد سبعه در علایم ظهور سیّد الائمّه چنانچه خاتم پیغمبران صلعم در مذمّت زنان اخر الزمان که خودشانرا شبیه بزنان فرنکیان و متلبّس بلباس کفّار و متعلّم بلغات ایشان مینمایند فرمودند که بوی بهشترا ابداً نمی شنوند چنانچه در جلد اوّل کتاب حیوة الحیوان در باب باء موحّده روایت شده است

وفی صحیح مسلم من حدیث زهیر عن جریر بن سهیل عن ابیه عن ابی هریره انّ النّبی صلعم قال فی صفة النّساء اللّاتی یأتین فی اخر الزّمان رؤسهنّ کاسنمة البخت لایجدن ریح الجنّة وانّ ریحها لیوجد من مسیرة خمسمأة عام در جلد اوّل کتاب حیوة الحیوان باب باء موحّده در صحیح مسلم بخاری از حدیث زهیر از جریر پسر سهیل از پدرش از ابی هریره روایت است که حضرت رسول صلعم فرمودند در صفت زنان انچنانیکه در اخر الزمان میایند که موی سرهای ایشان مثل موی کوهان شتر دو کوهانی معروف بشتر بغور مجعّد وقت فربهی بلند و مجعّد وقت لاغری یأتین و بکوری میمانند بعینها شبیه بزنان

کفّار مینمایند استشمام رایحه بهشت نمیکنند وحال انکه بوی آن از پانصد سال مسافت بمشام اهل بهشت میاید

وفی المستدرک من حدیث عبد الله بن عمر انّ النّبی صلعم قال سیکون فی اخر هذه الامّة رجال یرکبون علی المیاثر حتّی یأتوا ابواب مساجدهم نسائهم کاسیات عاریات رؤسهنّ کاسنمة البخت العجاف العنوهنّ فانّهنّ ملعونات ظاهر معنی حدیث شریف انچه بنظر میرسد آنست زود خواهد شد در اخر این امّت مردانیکه سوار میشوند بر مراکب زین برک دار و شلکیهای آنها از حریر و دیباج میباشد تا بیایند بدرهای مساجد خودشان زنهای آن مردان لباس پوشیده هستند وهم برهنه کنایه از این است که لباسهای انها از بس نازک و رقیق است بدنهای ایشان نمایان است مثل اینکه برهنه هستند لباس ندارند یا اینکه از کثرت بی مبالاتی در ستر و بی حفاظی و بی عصمتی لباسرا برخود نمی پیچند که مستور باشند و بدن خودرا از زیر لباس مینمایند کانّه از لباس عاری هستند و موی سرهای انها مثل کوهان شتر خراسانی بسیار لاغر میماند وجه شبه در لاغری شتر اینست که هر قدر

شتر لاغر باشد کوهانش بیشتر نمایان و پر مو و پشم میشود
کو یا کنایه باشد از زلفهائیکه زنهای این زمان از پیش رو
و پشت سر چتری میزنند که گیسوان مرسل بافته سابق
منسوخ شده است و اکنون واقعاً مثل موی کوهان شتران
کوتاه و مجعد از اطراف سرشان ریخته اند میفرمایند
لعنت کنید این زنان را که اینها ملعونه هستند و با اینکه روشن است
مبتداء عاریات خبر مقدم باشد یعنی مرها از زنان برهنه
میباشد مثل کوهانهای شتران که مثل زنان فرنگیها بدن نما
لباس را میپوشانند و سر و گردنهاشان باز است و زلفها
از اطراف چتری و کوتاه ریخته اند در این صورت تناقض میان
کاسیات عاریات نخواهد بود و محتاج بتاویل نخواهد شد
در بیان عذاب ترک نماز جماعت کماز علامات ظهور امام عصر
چنانچه بسند معتبر از حضرت خاتم انبیاء صلعم روایت شده
قال رسول الله صلعم سلموا علی الیهود والنصاری ولا تسلموا
علی یهود امتی قیل یا رسول الله من الذین هم یهود امتک
قال هم الذین سمعوا صوت الاذان و الاقامة ولم یحضروا
الجماعة یعنی فرمود رسول خدا صلعم سلام بدهید بیهود و نصاری

و بر یهود امت من سلام نکنید اصحاب انحضرت عرض کردند
یا رسول الله صلعم کیانند یهود امت شما فرمودند کسانیکه
صدای اذان و اقامه را بشنوند و بنماز جماعت حاضر نشوند
در کتاب کشف الغمه از امیر المومنین ع بسند معتبر در ذیل
خبر جابر روایت کرده و تکثر الجبابرة فیها و تعظم البلاء حتی
انه یرکب فیها کل لیلة جمعة سبعون الف فرج حراماً حاصل
روایت انکه زیاد میشود بلاهای اسمانی تا اینکه در ان شهر کوفه
در هر شب جمعه هفتاد هزار فرج بحرام مرکوب و زنا واقع
میشود که امر بمعروف و نهی از منکر را اهل ان بلده بالمره
ترک مینمایند یا ابن مسعود سیأتی من بعدی اقوام یأکلون طیب
الطعام و الوانها و یرکبون الدواب و یتزینون بزینة المرأة
لزوجها و یتبرجن النساء و زینتهن مثل زی الملوک الجبابرة
وهم منافقوا هذه الامة فی اخر الزمان شاربون بالقهوات
لاعبون بالکعاب تارکون الجماعات راقدون عن العتمات
فرمود رسول خدا صلعم ای پسر مسعود میاید بعد از من در
اخر زمان از مردان امت من میخورند طعامهای پاکیزه و
خورشهای الوان و سوار میشوند بر حیوانات زین کرده

وزینت میکنند بزینتهای زنها مانند زینت زنها بجهة شوهران و زنهای امّت من خودشانرا آرایش میدهند بزینت پادشاهان جور و بی پرده و بی حجابی درمیان مردان اجانب راه میروند گویا که آیهٔ حجاب و لا تبرّجن تبرّج الجاهلیّة را بر طاق نسیان گذاشته و ایشانند منافقین این امّت و شراب را آشکارا میخورند و بانواع قمار مشغول میشوند و نماز جماعة که اعظم شعائر الله است ترک مینمایند چنانچه در روایت معتبر وارد است کسیکه در جماعت مسلمانان حاضر نشود خانه او را بسوزانید و شهادت او را قبول نکنید و او مسلمان نیست و او را حرمت و احترامی نیست و غیبت او جایز است در فضیلت نماز جماعت در مجموعه ورّام چنانچه رسول خدا صلعم بیان فرموده الّا و من مشی الی مسجد یطلب فیه الجماعه کان له بکلّ خطوةٍ سبعون الف حسنةٍ و یرفع له من الدّرجات مثل ذلک و ان مات و هو علی ذلک وکّل الله عزّ وجلّ به سبعین الف ملک یعودونه فی قبره و یونسونه فی وحدته و یستغفرون له حتّی یبعث فرمود آگاه باشید که هرکس برود بمسجد بقصد

اقامه نماز جماعة ثواب هر قدمش که بسمت مسجد بر میدارد هفتاد هزار حسنه در نامه اعمالش ثبت میشود و هفتاد هزار درجه از درجات بهشت برای او بنا میشود و هرگاه در این حال بمیرد خداوند عزّ وجلّ هفتاد هزار ملک موکّل و مأمور میفرماید که او را در قبرش عبادت کنند و مونس او بشوند در حالت تنهائی و وحشتش در قبر و برای او استغفار و طلب مغفرت کنند تا روز قیامت که از قبر مبعوث میشود و نیز روایت است هرکس بقصد نماز جماعت از خانه بیرون برود چنانچه امام از نماز فارغ شود و نماز جماعت را درک نکند ثواب هر قدمش ثواب کسی است که خداوند جلّت قدرته را در عرش دوازده هزار مرتبه زیارت کرده باشد

در بیان شرح دعاء حبّی

در خبر است از خواجه عالم محمّد مصطفی صلعم که فرمود روزی در مسجد نشسته بودم از برای امّتان غمناک و پریشان بودم که جبرئیل عم آمد و گفت یا محمّد حقّ سلام میرساند و میفرماید که از برای تو دعائی فرستادم از خزانه خود که از برای هیچ پیغمبری نفرستادم مگر از برای تو و امّتان تو زیرا که بندگان

منند و تو حبیب منی و هر بنده که این دعا را با خود دارد
او را عذاب نکنم اگر چه مستوجب جهنم باشد و عمر خود را
بد کذرانیده باشد و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد من
آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار
شهید بدهم و ثواب هفتاد نماز گذار بدهم و ثواب هفتاد
هزار برهنه که پوشانیده باشد بدهم و ثواب هفتاد هزار
گرسنه که سیر کرده باشد بدهم و ثواب بعدد ریگ بیابانها
بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه زمین بدهم و ثواب مهر
نبوت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله بدهم و ثواب
ابراهیم خلیل الله بدهم و ثواب اسمعیل ذبیح الله بدهم و ثواب
موسی کلیم الله و یعقوب نبی الله و آدم صفی الله و جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمد صم
هر که این دعای بزرگوار حبی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم
او را و شرم دارم که عذاب کنم او را و آن بنده را در بهشت
فرستم و او را هفتاد هزار سرا دهم که هر سرائی هفتاد هزار
کنگره داشته باشد و در هر سرا تختی بحوری نشسته و
خود را آراسته است از برای کسیکه این دعا را خوانده باشد

یا با خود داشته باشد بدهم و جناب پیغمبر صلعم چنین فرمود
که از جبرئیل شنیدم که این دعای بزرگوار حبی را در کنگره عرش
نوشته اند جبرئیل گفت که هر که این دعای بزرگوار را یک مرتبه
بخواند ثواب هفتاد هزار پیغمبر صم باو دهم و هر که این دعا را
بخواند یا با خود دارد خداوند هفت در دوزخ بروی بسته
فرماید و حقتعالی میفرماید که میان من و آن بنده حجابی
نباشد پیغمبر صلعم فرمود که هر گاه بجنگ میرفتم و این دعا
با من بود با فتح بر میگشتم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که این دعا شرح بسیار دارد و دعای بزرگوار حبی اینست

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلَيْنَا وَادْفَعْ عَنَّا بَلَاءً يَا رَؤُفُ لَبَّيْكَ اِشْفَعْ
لَبَّيْكَ وَارْحَمْ لَبَّيْكَ وَاَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَصَلَّى
اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا
كَثِيرًا كَثِيرًا دَائِمًا اَبَدًا يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ شرح دعای عزازیل

منقول است که شخصی اعرابی خدمت حضرت ختمی مرتبت
آمد و عرض کرد یا رسول الله صلعم مفروضم حضرت رسول
صم این دعا را باو تعلیم فرمودند سه روز مداومت نمود چندان

مال باو رسید که از قرض او زیاد ماند حضرت فرمود این
دعا را بخوان و ضایع مکن اعرابی هفت روز خواند روز
هفتم بطلب حاجت رفت هشت خم زر یافت جبرئیل امد
وگفت یا محمد حقتعالی میفرماید که اگر هفتاد روز میخواند
بعزت و جلال خود قسم که انچه میخواست باو میدادم چنانچه
ملاومت بخواندن این دعا مینمود همه دنیا را برای او
زر سرخ میکردانیدم دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اَللّٰهُمَّ يَا فَارِجَ الْهُمُومِ وَ يَا كَاشِفَ الْغُمُومِ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا رَحْمٰنَ
الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا فَرْدُ يَا وِتْرُ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا رَبِّ يَا مَلِكُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ
لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ يَا رَبَّ الْاَرْبَابِ يَا مَالِكَ الرِّقَابِ
يَا مُنْشِئَ السَّحَابِ يَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ يَا مُفَتِّحَ الْاَبْوَابِ اِفْتَحْ
لَنَا اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ اَبْوَابَ كَرَامَتِكَ وَ اَبْوَابَ نِعْمَتِكَ
وَ اَبْوَابَ خَيْرِكَ وَ اَبْوَابَ شُكْرِكَ وَ اَبْوَابَ طَاعَتِكَ وَ اَبْوَابَ
عِنَايَتِكَ وَ اَبْوَابَ عَافِيَتِكَ وَ اَبْوَابَ حَسَنَاتِكَ يَا رَؤُفُ
يَا رَحِيمُ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا لَطِيفاً بِالْعِبَادِ اِسْمَعْ كَلَامِي وَ اسْتَجِبْ
دُعَائِي اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ اَعُوذُ

بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَ قَهْرِ الرِّجَالِ آمين يا رَبَّ العالمين
مروی است حضرت رسول الله صلعم فرمود که چون مرا باسمان
دنیا بردند در انجا رسیدم بقصری که گل او از جواهر سرخ
بود و چهل در داشت در هر دری مکان مرتفعی که چهل
در داشت و چهل فرش سندس و استبرق در انمکان
انداخته بودند و در بالای هر فرشی حور العینی نشسته بود از جبرئیل
پرسیدم که این قصر از کیست گفت این قصر از کسیست
که بعد از نماز صبح چهل مرتبه بگوید یَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ
بِالرَّحْمَةِ شرح این دعا را که جبرئیل خدمت حضرت رسول
اورد چنانچه در اخر کتاب نور الانوار مشروحا ذکر شده

در بیان علایم ظهور حضرت قائم ع

علامه مجلسی ره در بحار از کتاب عیون معجزات سید
مرتضی علم الهدی ره از علی بن مهران از داود بن
کثیر رقی روایت کرده در حضور حضرت صادق ع
نشسته و بذکر فضائل و مناقب انبیاء ص مشغول بودیم
پس انحضرت در جواب ما فرمود والله ما خلق الله نبیا
الا و محمد افضل منه یعنی قسم بخدا و ند عالم خدا خلق

فرمود هیچ پیغمبری از انبیاء مثل جدم محمد مصطفی صلعم
که افضل از ایشانست پس آنحضرت خاتم شریف از انگشت
مبارکش بیرون آورد و بر زمین گذاشت بکلامی تکلم
فرمود بقدرة خدا زمین منشق شد و دریای پر موج که در
وسطش سفینه سبز از زبرجد اخضر بود ظاهر گشت که
در میان او قبهٔ از در سفید و در اطرافش قصرهای سبز
نمایان بود که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
بشر بالقائم بخط جلی از نور باطراف آن قصرها نوشته شده
بود که حضرت امیر المؤمنین ع از قیام حضرت قائم عجل الله فرجه
بشارت و مژده میداد بدینسبب که آنحضرت با دشمنان خدا
جنگ و جهاد مینماید و مردمهای مؤمنین را پناه میدهد
که خداوند عالم معین میفرستد بحضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه
از ملائکه ها بعدد ستارههای آسمان پس آنحضرت بکلامی
تکلم فرمود آب دریا بموج آمد و کشتی بلند شد فرمود
داخل شوید بامر آنجناب بان قبه که در کشتی بود داخل
شدیم ناگاه در آن قبه چهار کرسی مرصع بجواهرات
الوان بود آنجناب بالای یکی از آنها قرار گرفت و مرا

بالای یکی از آنها و همچنین موسی بن عمران بالای کرسی
سیم و حضرت اسمعیل ذبیح الله را بالای کرسی چهارم
نشانید پس آنحضرت بان کشتی امر بسیر فرمودند در
وسط اندریا در میان کوهها از در و یاقوت سیر میکرد
تا آنکه آنحضرت دست مبارکش بزیر آب دریا برد کفی از در
و یاقوت بیرون آورد فرمود ابا ود هرگاه دنیا بخواهی
بقدر احتیاج از آن در و یاقوتها بردار عرض کردم
محتاج بمال دنیا نیستم پس آنها را بدریا انداخته و نیز دست
مبارکش بزیر آب فرو برد کفی از مشک و عنبر بیرون
آورده استشمام فرمودند و بمن و موسی بن عمران
و حضرت اسمعیل امر باستشمام آنها فرمودند و نیز
آنها را بدریا انداخت تا بانکشتی نشسته بامر آنجناب بسمت
جزیره عظیمه که در وسط اندریا بود رسیدیم در آن جزیره
قبههای چند از در سفید و فرشهای سندس و استبرق
فرش بود مشاهده نمودیم که در اطراف آن فرشها پردههای
ارجوان گسترانیده و ملائکه ها اطراف آنها را احاطه نموده
بودند و آن ملائکه ها بسمت ما نظر نموده و باطاعت و بولایت

انحضرت اذعان و اقرار نمودند راوی که داود بن کثیر است
میگوید عرض کردم ای مولای من این قبّها برای که افریده
شده فرمود برای ائمه از ذریّه خاتم انبیا جدّم پیغمبر صلعم
خلق شد هر امامیکه از دنیا رحلت کند بان مکان حاضر
و در انجا منزل اختیار مینمایند و متنعّم میباشند تا وقت
معلوم در زمان رجعت قائم اهل بیت ما چنانچه خلاّق
عالم ذکر فرموده پس از ان فرمود بیائید با من که بحضرت
امیر المؤمنین ع سلام بدهیم بامر انحضرت بدر قبّه که
از همه آن قبّها عظیم و بالاتر بوده ایستاده بانحضرت
سلام کردیم و جواب سلام از انحضرت شنیدیم بعد
از زیارت انحضرت بدر قبّه دیگر رسیده بحضرت امام
حسن ع سلام کردیم تا بدر قبّه دیگر که محاذی قبّه
انجناب بود ایستاده بحضرت سیّد الشهداء ع سلام
کردیم و همچنین بدر سایر قبّها رسیده بحضرت سیّد
السجّاد و علی بن الحسین و امام محمّد باقر علیهم السلام بك
بید سلام کردیم ثمّ عدل الی بنیة بالجزیره وعدلنا
معه و اذا فیها قبّة عظیمة من درّة بیضاء مزیّنة بفنون

الفرش و السطور و اذا فیها سریر من ذهب مرصّع
بانواع الجوهر فقلت یا مولای لمن هذه القبّة فقال للقائم
منّا اهل البیت صاحب الزمان عجّل الله فرجه
داود بن کثیر که راوی حدیث است میگوید حضرت صادق
بعد از زیارت اجدادش میل کرده و ما هم با انحضرت
برگشتیم بسمت قبّه و بناء عظیم که در انجزیره بود و در
ان قبّه تختی از طلای خالص مرصّع باقسام جواهرات بود
مشاهده نمودیم و عرض کردیم ای مولای من این قبّه
از کیست فرمود این قبّه از برای قائم ما اهل بیت
مهدی آل محمّد حضرت صاحب الزمان عجّل الله فرجه بناء
و افزیده شده تا رجعت انحضرت این قبّها بهمین
منوال باقی است که اجداد ما تا رجعت قائم آل محمد در ان
قبّها منزل اختیار مینمایند و متنعّم میباشند پس
در این هنگام انحضرت بدست مبارکش اشاره و بکلامی
تکلم فرمود ما همانساعت در بالای زمین در مدینه
در منزل انحضرت حاضر شدیم تا انحضرت خاتم
شریفشرا از انگشت مبارک بیرون اورده و بزمین

گذاشته و زمین را امر فرمود که خلل و فرج و شکافهای زمین مسدود گردید و بر حالت اوّل برگشت
مؤلف میگوید مراد حضرت صادق ع از قباب ذریه رسول خدا که در این حدیث ذکر نمود قبه‌های جبال رضوی است
که حضرت سید شهداء ع در روز سیوم از عاشورا وقت مغرب تمام شهداء را احضار و ایشان را از مائده
و طعام بهشتی اطعام و شراب فرمود و بجبال رضوی که از شهرها و دار مقرّ حضرت قائم است تشریف بردند
چنانچه در فقره دعاء ندبه لیت شعری این استقرّت بك النّوی بل ای ارض تقلّك أو الثّری أبرضوی
ام غیرها ام ذی طوی عزیزٌ علیّ أن أری الخلق و لا تُری در طول غیبة قائم آل محمّد ص در مقام تضرّع
و مناجات با قاضی الحاجات بیان فرموده
در کتاب مدینة المعاجز از مفضّل بن عمر از صادق ع
بسند صحیح روایت کرده است زمانیکه اهل بیت اطهار و اصحاب کبار حضرت سید الشهداء ارواحنا
فداهم بامر ابن زیاد بد بنیاد از شرب آب فرات ممنوع

شدند و صدای العطش العطش از سرا تا ثریا بلند
شد حضرت سید الشهداء ع در میان اهل بیت و شهداء باواز بلند ندا فرمود که هرکس تشنه میباشد
بیاید آب بیاشامد و اهلبیت و اصحاب گرامش باطراف پسر حیدر کرّار مانند پروانه جمع شدند پس آن
یادگار ساقی کوثر انگشت ابهامش را بکف دست یکی از اصحابش گذاشت آب زلال از انگشت مبارکش
جاری گشت تمام اهل بیت و اصحاب آنحضرت از آن آب آشامیدند بعضی از اصحاب آنحضرت بیکدیگر
گفتند که آبی آشامیدیم که هیچ اهل عالم مثل و را در دنیا نیاشامیدند و نیز حضرت صادق ع فرمود که پس
از شهادت اصحاب آنحضرت روز سیّم از عاشورا وقت مغرب آنجناب تمام شهداء را با اسماء پدرانشان صدا
کردند یک بیک در اطرافش نشانید و مائده آسمانی خواست خوان و شراب بهشتی بامر آنحضرت نازل
شده یک بیک از شهداء را از طعام و شراب بهشتی اطعام و سیرابشان فرمود و خود آنحضرت نیز

از طعام و شراب بهشتی میل فرمود قال ابو عبد الله و
الله ردّنهم عدّة کوفیّین و لقد کرّد علیهم لو عقلوا فرمود
حضرت صادق ع قسم بخدا جماعتی از اهل کوفه آشکارا
بچشم نی بصیرت خود شان دفعات و کرّات دیدند که
اصحاب آنحضرت در روز سیّم در خدمت آنحضرت از طعام
بهشتی میل نمودند ای کاش اهل کوفه عقل میداشتند
که آنحضرت و اصحابش را با لب تشنه میان دو نهر آب
شهید نمیکردند بهمان حالت بشهرهای خود مراجعت
مینمودند ثمّ انی بجبال رضوی فلا یبقی احدٌ من
المؤمنین الّا اتاه و هو علی سریر من نور یعنی پس
پس از فراغ از ضیافت شهداء ع حضرت سید الشهداء
بجبال رضوی که دار مقرّ امام زمان است با اصحابش
تشریف بردند باقی نماند یکنفر از مؤمنین مگر خدمت
آنجناب حاضر شدند که آنحضرت بالای تختی از نور
قرار گرفت که حضرت ابراهیم و موسی بن عمران و
عیسی بن مریم و تمام صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و ملائک
آسمان و زمین پشت سر آنها با آنحضرت نظر میکردند

که آنحضرت چه حکم میفرماید تا ظهور قائم ع شهداء کربلا
در کوه رضوی در حضور آنحضرت با نواع طعام بهشتی
متنعمند پس از زمان رجعت قائم در خدمت سیّد
الشهداء بکربلا مراجعت میفرمایند که یک نفر از اهل آسمان
و زمین از مؤمنین نمیماند مگر خدمت آنجناب حاضر
و بامر امام مفترض الطاعه امتثال و بمضمون ایه شریفه یوم
تبلی السرائر روی زمین را از آثار کفر خالی و پاک
میفرمایند حتی انّ الله تعالی یزور الحسین و یصافحه
و یقعد معه علی سریر یا مفضّل هذه و الله الرفعة التی
لیس فوقها و لا ورائها لمطالب مطلب مؤلف میگوید
غرض حضرت صادق ع کنایه از قرب و شأن حضرت
سیّد الشهداء ع است که از قبیل وجاء ربك والملك صفّا
صفّا یعنی رسول خدا که جبرئیل امین وحی است نازل
آنحضرت از زیارت و مصافحه و بالای تختی از نور هم
مجلس میشود بدلیل عقلی که خدا جسم و جسمانی نیست
و سکون و حرکت و انتقال از اوصاف بشر است
تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً فرمایش امیر المؤمنین ع

در اخر خطبه شریفه تطنجیه که در ما بین کوفه و مدینه
بیان فرمودند شاهد مرام است ظاهرها انیق و
باطنها عمیق فلیحذر قاریها من سوء ظنه فان فیها
من تنزیه الخالق ما لا یطیقه احد من الخلائق خطبها
امیر المؤمنین بین الکوفه والمدینه فقال الحمد لله الذی
فتق الاجواء وخرق الهواء الی قوله الا فابشروا
فالی یرد امر الخلق غدا فلا یستعظم ما قلت فانا اعطینا
علم المنایا والبلایا والتاویل والتنزیل وفصل الخطاب
وعلم النوازل والوقایع والبلایا فلا یعزب عنا شیء
کانی لهذا واشار الی الحسین ع قد ثار نوره بین عینیه
فاحضره لوقته بحین طویل یزلزلها و یخسفها و ثاره معه
المؤمنون من کل مکان وایم الله لو شئت سمیتهم رجلا
رجلا باسمائهم واسماء ابائهم فهم یتناسلون من اصلاب
الرجال وارحام النساء الی یوم الوقت المعلوم
حاصل فرمایش آنحضرت آنکه آگاه باشید و مژده بدهید
از آنکه برگشت امور خلایق در روز رجعت قائم آل
محمد ع و در فردای قیامت بسوی ما است بزرگ

نشمارید و تعجب نکنید از آنچه من میگویم خداوند عما
عطا کرده بمن علم منایا و علم بلاها و علم تاویل و تنزیل
قران و علم فصل خطاب و علم آنچه که از جانب خدا نازل
و واقع شده و خواهد شد و پنهان و پوشیده نیست
از ما معاشر ائمه چیزی که خلاق عالم افریده گویا که آنحضرت
اشاره فرمود بسید شهدا که نور جمالش درخشنده
بود که خداوند عالمیان احضار میفرماید آنحضرت را
بعد از طول زمان و خرابی بعضی بلاد و حدوث
زلزله و وقوع خسف در بعضی شهرها و حاضر میشود
در حضور آنجناب تمام مؤمنین از هر دیار و مکان
بخدا قسم هرگاه بخواهم هر آینه خبر میدهم از ایشان
با اسم و نسب که از هر صلب مردان و ارحام زنان
که متولد شوند تا روز رجعت قائم آل محمد عجل الله
فرجه ثم قال یا جابر انتم مع الحق و معه تکو
نون و فیه تمرون یا جابر اذا صاح الناقوس و کبس
الکابوس و تکلم الجاموس فعند ذلک عجایب و ای
عجاب اذا انارت النار بنصیر و ظهرت الرایة العثمانیة

بوادی السوداء واضطربت البصره و غلب بعضهم بعضاً
وصبا کل قوم الی قوم تحرکت عساکر خراسان و تبع
شعیب بن صالح التمیمی من بطن الطالقان و بویع بسعید
السوسی بخوزستان و عقدت الرایة لعمالیق کردان و
تغلب العرب علی بلاد الارمن والسقلاب و اذعن هرقل
بقسطنطنیه لطارقة سینان فتوقعوا ظهور متکلم موسی
عن الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف ومعاین
موصوف الا وکم عجائب ترکتها و دلایل کتمتها لا اجد
لها حملة انا صاحب ابلیس بالسجود انا معذبه وجنوده
علی الکبر و الغرور ای جابر شما باحق هستید و باحق خواهید
بود و در حق تردد خواهید نمود ای جابر زمانیکه فریاد
کند ناقوس گویا کنایه باشد از کثرت صدای ناقوس در بلاد
اسلام چنانچه امروز در هر بلدی از بلاد اسلام چند
کلیسا بنا شده و در هر بامداد و پسین صدای ناقوس
بلند است بلکه در تمام ادارات و خانه ها و عمارات
مسلمین زنگ اخبار که شبیه بناقوس است فریاد
میکند و غرا کرد و بپوشاند کابوس کابوس را عوام

جنگ گویند آنچه بسبب مردم خفته را فرو گیرد و آن مقدمه
صرع است شاید کنایه باشد از زوال عقل و هوش و حواس
مردم چه لوازم عقل و غیرت و حمیت و تعصب در دین است
از مردم سلب شود و مردم مانند اشخاصیکه بر روی آنها
جنگ افتاده باشد بی حس و حرکت و نطق بمانند و یا کابوس
کنایه باشد از استیلاء شخص مقتدر قادر و یا دولتی
قاهری که بر مسلمین هجوم و احاطه و اقتحام نموده بقسمی که
آنها از قوای ظاهریه و باطنیه معاشیه و معادیه عاری
و مسلوب الاختیار کالمیت بین یدی الغسال بمانند
و تکلم الجاموس یعنی بسخن در آید گاومیش شاید کنایه
باشد بتکلم و کار فرمائی سفله و جهله و نادانان و اشخاصیکه
لیاقت و استعداد سخن وری و دانش نداشته باشند
در تفسیر صافی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه مبارکه
فهل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم فقد جاء اشراطها روایت
مفصلی از ابن عباس از حضرت رسول صلعم در علامت قیامت
روایت میکند و در اواخر روایت است که پیغمبر صلعم میفرماید
یا سلمان فعندها تتکلم الرویبضة فقال سلمان و ما الرویبضة

یارسول الله بابی انت و امی قال صم ینکلّم فی امر العامّة من لم یکن یتکلّم و تشبیه ... فسّاق وانسانیکه بتکالیف حقیقة انسانیّت عمل و ... نکنند و صفات حسنهٔ انسانی دراو نباشد بحیوانات شایع است چنانچه در کلام مجید میفرماید اولئك كالانعام بل هم اضلّ پس دراین هنگام عجایبی است شکفتی هائیست چیز بزرگ شکفتی زمانیکه روشن شود آتش یاروشنائی در نصیبین ونصیبین شهریست میان شام وعراق وهم معموره دیار ربیعه است شاید روشن شدن آتش کنایه باشد از اشتعال نایرهٔ حرب و پیدا شود و یاچیره کردد بیرق عثمانیه در وادی سوداء السّوداء شهرستان وناحیه ایست در حمص و بحرکت و جنبش آید بصره یا مختل شود بصره و با اختلاف کلمه درمیان اهل بصره افتد و غلبه نماید بعض آنها بر بعضی و میل کند هر قومی بسوی قومی میشود این دو جمله بیان از اضطراب بوده باشد و بجنبش آید عساکر خراسان و پی روی نماید شعیب بن صالح التمیمی جماعتی را از کروه طالقان یا از داخل طالقان

یا شعیب بن صالح که از بطن و نسل طالقانی هااست طالقان ناحیه ایست در خراسان و هم در قزوین ولی اینجا مناسبت جنبش عساکر خراسان طالقان در خراسان انسب است و بیعت کرده شود سعید سوسی در خوزستان سوس معرّب شوش است ناحیه ایست در اهواز و اوّل شهریست که بعد از طوفان بنا شد سوس بن سام بن نوح ع بنا کرد و در انجا جسد حضرت دانیال ع را یافتند و در نهر آنجا در زیر آب دفن نمودند و قبر شریفش را تعمیر نمودند که موضع آن ظاهر است و مردم زیارت میکنند و خوزستان ولایتی است و آن اسم است بتمام بلاد خوز و آن نواحی اهواز میان فارس و واسط و بصره و کوهستان مجاور اصفهانست که کوههای بختیاری بوده باشد و بسته شود بیرق بیرق و علم برای کروهی از مردم کردان بلال محمّه قصبه ایست در ساوجبلاغ از محال طهران که حاکم نشین انجا است کروان بفتحتین قریه ایست در طوس و مستولی شود بقهر و غلبه عرب بر بلاد ارمن و سقلاب ارمن و ارمنیه اسم مملکت و صقع عظیم

واسعی است در طرف شمال آذربایجان وحدش از یکطرف
از بردعه تا باب الابواب که اکنون دربند مینامند
واز طرف دیگر تا بلاد روم واین ارمن دو تا است یکی
ارمنیهٔ صغرا ویکی کبری ارمنیهٔ صغری تفلیس ونواحی
تفلیس است وکبری خلاط ونواحی آنجا است که باصطلاح
اهل جغرافیا این زمان مملکت قفقازیه است که مشتمل
بر ارمنیهٔ کبری وارمنیهٔ صغری است سقلب در قاموس
مینویسد اسم طایفه ایست از مردم نسبت سقلبی
جمع سقالبه در فصل صاد مینویسد صقلب کجعفر بلدیست
در صقلیه بالکسر وتشدید اللام جزیره ایست در دریای
مغرب محاذی تونس وصقالبه طایفه هستند در منتهای
بلاد خزر میان بلغار وقسطنطنیه در تاج العروس
شرح قاموس مینویسد گفت ابو منصور صقالبه طایفه
هستند سرخ رنگ وموهاشان اشقر یعنی سرخ و
سفید منتهی میشود بلاد انها ببلاد خزر وبعض
بلاد روم میان بلغار وقسطنطنیه وگفته میشود
بمرد سرخ رو صقلاب بجهة تشبیه بآن طایفه واز

ابن الاعرابی روایت شده که صقلاب از مردمان سفید
وبان هستند ابو عمر گفته سرخ رو باشد الخ گردن نهد و
خضوع وفروتنی کند هرقل پادشاه روم در قسطنطنیه بسر
هنگان ویرگردکان سبنان سبنان صاحب قاموس مینویسد
بلدیست واما سبنان بابای یاقوت حموی در مراصد الاطلاع
فی احوال الامکنة والبقاع مینویسد جبل من وراء وادی
القرا کوهی است در پشت وادی القرا ووادی القرا وادیست
میانه مدینه وشام از توابع مدینه است که ابادی ودهکده
بسیار دارد پس در اینوقت متوقع وچشمداشت شوبک
ظهور تکلم کننده موسی ع را از درخت بر کوه طور پس
ظاهر میشود این مطلب آشکار ونمایان است وبچشم
دیده شده ووصف شده است ومراد از تکلم کننده
موسی را از درخت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه است
زیرا که وارث تمام انبیاء مرسلین وائمه معصومین علیهم
السلام است ودر خبر است که آن حضرت بعد از ظهور
در مکه معظمه پشت بحجر الاسود میدهد ومیفرماید
الا من اراد ان ینظر الی آدم وشیث فها انا آدم وشیث

الا من اراد ان ینظر الی نوح فها انا نوح الا من اراد ان ینظر الی ابراهیم واسمعیل فها انا ابراهیم واسمعیل ومن اراد ان ینظر الی موسی وعیسی فها انا موسی وعیسی و من اراد ان ینظر الی محمّد وعلیّ فها انا محمّد و علیّ

در کتاب روح و ریحان تفسیر لفظ اغرق لله یعنی غرق میشود زمین از خون مخالفین وعدد آن هزار سیصد وسی وپنج اگر کلمه لله را باالف بخوانیم ١٣٣٦ میشود مؤلف میگوید این قول قول برخی از منجمین است العلم عند الله و نظیر آن خطبه امیر المؤمنین ع است فرمودند الا وان للباطل جوله وللحق دولة الا وانی ظاعن عن قریب فارتقبوا فتنة الاموية والدولة الكسروية الخ یعنی آگاه باشید باطل را جولانیست وحق را زمانی آگاه باشید که نزدیکست از میان شما بروم پس منتظر باشید فتنه بنی امیه و دولت کسرویه را پس دولت عباسیه با ترس کشته میشود وشهریکه اورا زوراء مینامند بین دجله وشهر دجیل ونهر فرات بنا خواهد شد هرانکس دران ساکن شود ملعون است واز انشهر

طینت جبّارها وظالمها بیرون میاید ودران شهر قصرهای بلند میشود وپرده ها اویخته میگردد ومردم معامله بمکر وفجور میکنند وچهل ودو نفر از بنی عبّاس دران پادشاهی نمایند بعدد ابجد حروف علی عدد سنین الملک آنگاه فتنه غرّاء بیاید با قلّاده حمراء که آن شمشیر است بگردن او باشد وحقّ تمام شود با انکه صاحب قلّاده حمراء قیام بحقّ مینماید وقائم الحقّ با قائم الحقّ در دو نسخه دیده شده است پس ظاهر میشود از صورت من میان اقلیمها کسی که مانند ماه تابنده است میان ستاره ها وغرض از ابجد حروف علی عدد سنین الملک است که هفده حرف وبرحسب عدد پانصد وبیست است وبنی عباس هم بهمین عدد سلطنت کردند امّا سی وهفت نفر از ایشان سلطنت مستقلّه داشتند وپنج نفر دیگر استقلالی نیافتند ومراد از فتنه غرّاء هلاکو خان بود که با قلّاده حمراء که سیف قاطع است جمع کثیر را کشت ودولت بنی عبّاس منقرض کردید وماده تاریخ انکلمه خون ٦٥٦ ومراد از زوراء بغداد وزوراء موضعی است در مدینه که بر بام وی بر میاملند

بیان علامات ظهور ... [illegible]
امام ... جعفر ... [illegible]
... خطبه امام ... عثمان بن عفان [illegible]
... [illegible]

در بیان علائم ظهور مهدی المحمد عجل الله فرجه
چنانچه شیخ ثقه ابو الفتح کراجکی در کتاب کنز الفوائد
از معاویة بن فضیله روایت کرده که در خلافت عمر بن
خطاب با بالت سعد بن وقاص لشکر اسلام بسوی شهر
حلوان و نهاوند فرستاده بود حاضر بودم پس از فتح
شهر حلوان و نهاوند لشکر اسلام مشرکین را که بسمت
کوهها و درها فرار نمودند تعاقب کردند اثری از ایشان
پیدا نکردند تا اینکه من از اسب خود پیاده شدم پس
وقت نماز رسید از آب نهری وضو گرفته مشغول
اذان شدم چون الله اکبر الله اکبر گفتم صدای شخصی
بگوشم رسید که میگفت کبرت تکبیرا که من از آن
صدا ترسان و هراسان شده بطرف راست و چپ
نظر کرده کسی را ندیدم و چون اشهد ان لا اله الا الله
گفتم آن شخص در جواب گفت که الآن از کفر و شرک
خلاص شدی و چون گفتم حی علی الصلوة نیز در جواب
شنیدم که میگفت فریضه ایست واجب شده و
چون حی علی الفلاح گفتم در جواب گفت بتحقیق رستگار

شد کسانیکه برپا نمودند نماز را و چون قد قامت الصلوة
گفتم فرمود بقاء و دوام مختص بامت مرحومه محمد مصطفی
صلعم است که رئیس ایشان علی مرتضی وصی پیغمبر
آخر الزمان است تا روز قیام و رجعت مهدی آل محمد
و پس از فراغ از اذان صدا کردم بصوت جلی که خطاب
کوهها و درهها رسید از او سؤال کردم که از نوع
انس و یا جن میباشی در این هنگام شیخی موی سر
و محاسنش سفید و سر او مثل سنگ اسیاب بود
سر از مغاره کوه بیرون آورده و میفرمود من از طایفه
جن نیستم ولی از بنی نوع انسانم پس از او سؤال کردم
که تو کیستی خدا تو را رحمت کند فرمود من ذریب بن
ثملا از حواریین عیسی بن مریم میباشم شهادت میدهم
که براستی صاحب شما پیغمبر برحق است که عیسی بن
مریم شبیه اواست و بتحقیق خواستم حضور مبارک
او برسم فارس و کثیری میان من و آن حضرت حایل
شدند بعد از این سرش بمغاره کوه برد و من بر
اسبم سوار و بلشکر اسلام ملحق شدم و بسعد وقاص

که بفرمان عمر بن خطاب امیر و سردار لشکر اسلام بود
قضیه را حکایت کردم و او این قضیه را بعمر بن خطاب
نوشت که این مرد را پیدا کنید سعد بن وقاص بفرمان
عمر سوار و من نیز با او سوار شدم تا اینکه بهمان مکان
رسیدیم و تمام دره و وادیها را گشته اثری از انشخص
پیدا نشد تا وقت نماز رسید در همان مکان از نماز
فارغ شدیم فریاد کردم ایصاحب صوت حسن از شما
کلامی حسن شنیدم خدا ترا رحمت کند که بخدا و
برسالت رسولش اقرار نمودی پس انشخص سر از مغاره
کوه بیرون آورده فرمود السّلام علیکم و رحمة الله و
برکاته و در جواب گفتم و علیک السّلام و رحمة الله و برکاته
از او سؤال کردم که تو کیستی خدا ترا رحمت کند در
جواب فرمود من زریب بن ثملا وصّی عبد صالح عیسی
بن مریم میباشم که انحضرت از خداوند عالم بقاء وجود
مرا خواسته است که در این مکان برقرار باشم تا وقت
نزول عیسی بن مریم از آسمان و من شما وصیت میکنم
راستکاری که محکم نمائید وصیّت مرا و نزدیک شوید

و عمل نمائید بوصیت من و حذر نمائید از علامتهائیکه در
امّت مرحومه محمّد مصطفی صلعم ظاهر میشود پس هرگاه
ظاهر بشود انعلامتها فرار نمائید از انها تا داخل نشود
یکی از شما باتش جهنّم تا اینکه خاموش نمائید اتش آن
فتنها را در اخر الزمان فرمود معاویة بن فضیله که راوی
حدیث است گفتم ای زریب بن ثملا خدا رحمت کند ترا
خبر بده همه ما از این علامتها تا بشناسیم زوال دنیای
خود و توجه اخرت خود را پس فرمود بلی زمانیکه
مستغنی شود مردان شما با مردان شما بلواط و غنی شود
زنهای شما با زنان شما بمساحقه نمودن و زمانیکه
منسوب شده بنسب دیگری و طلب دوستی کرده
با دشمنان اولیاء خود و رحم نمیکنند بزرگان شما
بر کوچکان شما و احترام نمیکنند کوچکان شما بزرگان
شما و زیاد میشود طعام پس نمی پسندید طعام را مگر
بقیمت گران و بر میگردد سلطنت و خلافت شما بر
بچهای شما و میل و رغبت میکنند علمای شما بسوی
ولاة و ظالمان حکّام شما پس حلال میشمارند حرام

وحرام میشمارند حلال را وفتوی میدهند عالمان
بظلوم بخواهش نفس واخذ مینمایند قران خدا را بلحن
ومزامیر در صوتهای خود ومانع میشوید از حقوق
خدا از اموال خود ولعن میکنند اخر امت شما باول
خودشان وزینت میدهند مساجد را وطولانی مینمائید
منارهٔ مساجد را وزینت میکنید مساجد را بطلا
ونقره وسوار میشوند زنهای شما براسب زین دار
وظرف مشورت میشود در امور شما زنها وغلامهای
شما واطاعت میکنند مردان بزنهای خود وعاق میشوند
اولاد بپدر ومادران خود را وقطع میکنند هرذی رحم
ارحام خود را وبخل میورزید بانچه که در دستهای
شما است وبر میگردد اموال شما بپیش اشرار شما
ودفینه میکنید اشکارا ومشغول میشوید بانواع
قمار ومانع میشوید زکوة را ومیشمارید زکوة را
غنیمت وداد نشر اصرار وکشتن اخیار را جهاد
میدانید ومیل میکنند قلبهای شما بکشتن ایشان پس
قادر نمیشود یکی از شما بامر بمعروف ونهی از منکر نمودن را

درین هنگام قطع میشود باران رحمت خدا وعارض می
شود گرانی واولاد شما بر میگردد دشمنان خود ومیگیرید
رشوه را بعنوان هدیه پس پایمال میشوند ثقات و
عدول شما وزیاد میشود اولاد زنا وبسیار میشود
کم فروشی درمیان تجار وغالب ومسلط میشود بر شما
دشمنان از هر دیار پس ذلیلترین قوم وشقیترین مردم
میشوید وکم میشود صدقه دادن بفقرا وبسیار
خواهد شد فسق وفجور وخشک میشود آب چشمها
پس دران وقت مستجاب نخواهد شد دعا دعاکنند
گان در رد نواصب وطوایف ضاله منکرین حجت عصر ع
چنانچه در مدینة المعاجز وکتاب شهاب ثاقب در رد
نواصب در شرح خطبهٔ غدیر خم وتاویلات ایات قران
که درشان امیر المؤمنین واوصیاء انحضرت وتاویلات
ایات عذاب در حق دشمنان انجناب نازل شده است که داود
بن کثیر رقی خبر داده از حضرت صادق ع که داخل شدم
خدمت انجناب فقال ما الذی ابطأ بك عنا یا داود
فرمود چه باعث شده که نزد ما دیر امدی داود درمص

کردم شغلی عارض شد در کوفه فرمود چه خبر داری
عرض کردم عمویت زید را دیدم که بر اسب سوار شد
و قران حمایل کرده و شمشیر بکمر بسته و میگفت سلونی
قبل ان تفقدونی فبین جوانحی علم جم قد عرفت الناسخ والمنسوخ
والمثانی والقران المبین یعنی بصدای بلند میگفت سؤال
کنید از من پیش از آنکه مرا مفقود کنید که در سینه
من علوم هست بتحقیق میشناسم ناسخ و منسوخ قران
و سوره مثانی و غیر اورا از قران مبین پس انحضرت
انکار نکرد داود چنین فهمید که داود زید را امام
میداند فرمود ای داود بیرون نبرد شما را راه
های باطل از طریق حق که گمراه نشوید پس از این سماعة
بن مهران را صدا فرمود که ای سماعة سله رطبی
بیاور سماعه قدری رطب حاضر کرد انحضرت دانه
رطبی از انها برداشت و تناول فرمود پس هسته
اورا از دهان مبارکش بیرون اورده و غرس
نمود اورا در زمین همانساعت سبز و بلند و بار
آور شد که شاخهای او بسقف خانه رسید پس دست

ترجمه

مبارکش بلند و از شاخه آن درخت قدری رطب تازه
چیده و تناول فرمود یکدانه هسته از دهن مبارکش
بیرون اورد و اورا منشق فرمود از وسط او کاغذ سفیدی
بیرون اورد و بمن فرمود ای داود بخوان ببین اورا فاذا فیه
سطران الاول لا اله الا الله الثانی ان عدة الشهور عند
الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم ذالک الدین القیم امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب الحسن بن علی الحسین بن علی علی بن الحسین
محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی
محمد بن علی علی بن محمد الحسن بن علی الخلف الحجة پس
حضرت صادق ع فرمود ای داود آیا میدانی از کدام زمان
این دو سطر در این کاغذ نوشته شده عرض کردم خدا
و رسولش و شما بهتر میدانید فرمود دو هزار سال قبل
از خلقت ادم این دو سطر در این کاغذ ثبت شد آیا
زید نام در میان این اسمها هست عرض کردم نه
یابن رسول الله مؤلف میگوید حضرت صادق ع جا تنبیه
بداود بن کثیر عتاب فرمود که از طریق حق و راه راست

بیرون نروید که مبادا عمویم زید را امام بدانی کافر
میشوی وای بر حال اشخاصیکه منکر امام عصر ع بوده
و بغیر از ائمه را امام و مقتدای خود قرار بدهند

شرح ختم نماز استغاثه و توسل بحضرت قائم عجل الله فرجه

که از اسرار غیبیه مکنونه خلاق عالم است بجهة
قضاء حوائج دنیا و آخرت و اداء دیون و رفع بلاهای آسمانی
و وباء و طاعون و رفع دشمن و حفظ و عطاء اولاد و گشایش
کارهای مشروعه بحد تجربه قطعیه رسید چنانچه بسند
معتبر از آنحضرت وارد شده است که هر کس بعد از نصف
شب پنجشنبه در زیر آسمان در مکان بی فرش سر و پای
برهنه و زیر جامه تا بالای زانوها و آستین را تا بالای
مرفقش بلند نماید و دو رکعت نماز با خضوع و خشوع
بقصد توسل بحضرت حجة که در هر رکعتی بعد از حمد سوره
توحید بخواند و بعد از فراغ از نماز و تسبیح حضرت
فاطمه زهرا علیها سلام بدون تکلم توجه بناحیه مقدسه
آنحضرت پانصد و نود و شش ۵۹۶ مرتبه یا حجة الله القائم بگوید
اگر بدین شکل دعایش مستجاب و حاجت شرعیه اش

براورده خواهد شد انشاالله چنانچه این بنده بی مقدار
در قبة الاسلام نجف اشرف باین عمل شریف اقدام نمودم
و بتجربه رسیده است

در بیان مستطرفات جرائد سبعه

جریده اولی از اخبار حضرت امیر المؤمنین ع است که میفرماید
در سال یکهزار و سیصد و بیست و نه دنیا در جمیع حالات
تغییر میکند و بر میگردد از حال خود بکلی امور مردم پس
بلد سنی برای مردم اخلاف بسیاری میشود و کشته میشوند
از آنها خلق عظیمی و خروج میکند مردی بر پادشاه
پس ترس و بیم و کشتار خواهد شد و میشود فساد و بلاها
و گرفتاریها تماما در میان مردم و خروج میکنند خوارج
از اطراف و زیاد میگردد در میان ایشان فساد و خون
ریزیها و قتل و گرسنگی خداوند داناتر است بحقیقة امرها
جریده ثانیه در تفسیر روح البیان در ذیل آیه شریفه
یا آدَمُ اُسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ الخ بعض اخبار در خصوص
ترغیب و تحریص در امر نکاح و تزویج بیان میکند
بعد مینویسد این فضیلت و امر نکاح جاریست تا آنکه
سال یکصد اول از یکهزار دوم بگذرد چنانچه حضرت پیغمبر

اکرم صلعم فرمودند مانیکه بیاید بر امّت من سال یکصد و
هشتاد بعد از یکهزار پس باید سستیکه حلال میشود عزوبت
یعنی زن نگرفتن و گوشه نشینی و کناره گرفتن از مردم
و رهبانیّت یعنی منزل گرفتن بر بلندی کوهها و این
عزوبت و گوشه نشینی و کناره گرفتن و رهبانیّت برای
این است که مردم در سال دویست حلال میدانند وجدال
میکنند جنگ و کشتار را پس تربیت کردن وی و بزرگ کردن
بچّه سبع و درّنده را در انوقت بهتر است از تربیت کردن
بچّه آدمی و هرگاه زن مار بزاید بهتر است از انکه طفلی
بزاید چنانچه شیخ سعدی گوید زنان باردار ای مرد هشیار
اگر وقت ولادت مار زایند . ازین بهتر بنزدیک خردمند
که فرزندان ناهموار زایند مترجم گوید مؤید قول
صاحب تفسیر روح البیان خبریست که میفرماید معصوم
سَیَأْتِي زَمَانٌ لَا یُولَدُ مُسْلِمٌ مِنْ مُسْلِمٍ یعنی زود است بیاید
زمانی که مسلمان از مسلمانی تولّد نشود پناه میبرم بخدا
از شرّ آنزمان جریده ثالثه چنانچه در جلد نهم بحار
الانوار از اخبار حضرت امیر المؤمنین ع در حالات بنی بویه است

که میفرماید بیرون میاید از دیلمان بنو الصیّاد یعنی پسران
شکارچی چه پدر سلاطین آل بویه صیّاد ماهی بود که شکار
ماهی میکرد بدست خود باندازه که خود و عیالش از قیمت
آن ماهی گذران و قوت خود شان نمایند پس خداوند متعال
از اولاد صلبی وی بیرون آورد سه تن پادشاهان را
و منتشر فرمود سلاطین چندی از نسل آنها تا اینکه
ضرب المثل گردید پادشاهی ایشان آن بزرگوار در
احوالات آنها میفرماید بعد از آن محکم و قوی میشود
امر سلطنت ایشان تا انکه زوراء را مالک میشوند و
خلع و عزل میکنند خلفاء را یعنی خلفاء بنی عبّاس را
و مقصود از زوراء در اینجا بغداد است بقرینه خلع
خلفا چه مقرّ خلافت و سلطنت اکثر بنی العبّاس در
بغداد بود پس گوینده عرض میکند یا امیر المؤمنین
مدّت سلطنت آنها چند است انحضرت فرمود یکصد
سال یا کمی زیادتر و نیز در حقّ ایشان میفرماید مترف
ابن اجذم را می کشد پسر عمّ وی بر دجله بغداد و این
اشاره است بسوی عز الدوله ابو الحسین بختیار بن معز الدوله

اقول قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته المسماة ... اذا انار بالظهور النار بنصیبین و ... الثائر العثمانی بوادی سوداء واضطربت البصرة الخ ... ان یکون ... نصیبین ... اولفظ نصیبین فی نسخة اخری مصحّفاً من لفظ البصرة ویکون المراد من انارة النار مصر

ومعز الدوله دست بریده بود دو دست و دو رجلی بریده
شده مترجم گوید نسب عز الدوله که از ملوك و سلاطین
آل بویه است تبشا بو پر ذی الاکتاف که از سلاطین بنی
ساسان است میرسد صاحب کتاب تجارب السلف مینویسد
نسب ایشان از بویه که جد ایشانست بملوك فرس میرسد
ومتصل میشود بیهودا پسر یعقوب پیغمبر ابن اسحق بن
ابراهیم الخلیل علیهم السلام و بویهیان دیلمی نیستند اما
چون مقام ایشان در بلاد عجم بود ایشانرا دیلمی خوانند
واسم عز الدوله احمد است وکنیه اش ابو الحسین پدرش
ابو شجاع بویه بن فناخسرو چنانچه صاحب تاریخ جهان
آرا مینویسد در قریه کلیش دیلمان بود ودر کمال بیم
معاش میشود اما سه پسر دولتمند داشت عماد الدوله
علی ومعز الدوله احمد ورکن الدوله حسن واز اولاد اینها
نیز سلاطین بودند صاحب مجالس المؤمنین مینویسد آل
بویه که ایشانرا دیالمه نیز گویند بنا بر تحقیق بعضی مورخین
از نسل بهرام گور اند و ابو علی مسکویه در تجارب الامم
آورده که زعم ملوك دیالمه آنست که از اولاد یزدجرد

يجيء ما صنعه الانكريزية
في البصرة من الاوراق
بالبنادق والاشعال
بالبنادق والات دكارد و
بالطوب والات المراد الظهور
ويكون المراد بوادي
برايه العثمانيه بوادي
السوداء هو ورود
عساكر سلطان
العثماني في زمانها
لدفع الانكريز
بوادي بلد سوداء
وهي بلد بين
الكوفة والبصرة
نسخ

بن شهریار اند که اخر ملوك عجم بوده در بدایت ظهور
اسلام بعضی از اولاد یزدجرد که ایشان نسب خود
بآن جماعت میرسانند گریخته بکیلان رفتند وآل بویه
را دیالمه جهت آن گفتند که مدتهای مدید در دیلمان
کیلان اقامت نموده بودند انتهی وآنکه حضرت امیر المؤمنین ع
معز الدوله را کنایة الاجذم تعبیر فرموده است فیروزابادی
در قاموس مینویسد الأَجْذَمُ المَقْطُوعُ اليَدِ او الذاهِب
الأَنامِلِ یعنی دست بریده وکنده شده یا انگشتان قطع
شده باشد ومعز الدوله احمد چنین بود قاضی شمس
الدین ابن خلکان در وفیات الاعیان مینویسد وکان
يقال له الاقطع لانه كان مقطوع اليد اليسرى وبعض
اصابع اليمنى یعنی معز الدوله را اقطع میگفتند زیرا
که دست چپ او بریده وکنده شده بود با بعضی از انگشتان
دست راست او وسببش این بود که در بدو امر و جوانی
خود تابع برادرانش عماد الدوله علی ورکن الدوله حسن
بود وبرادران او را بسمت کرمان مامور فرمودند
چون بنزدیك کرمان رسید حاکم کرمان چون وصول

شط الفرات وقال صج
من الفرات نهر الى
اراضي بسوداء كالشبر
الصبح الصادق والفجر
الثاني في حديث
الصادق ع نهر سوداء
وبالقسطنطينية البيضاء
فعليهم يكون ظهور
مولينا القائم ارواحنا
له الفداء فربما
انشاء الله عجب
وعلى المسلمين
رفع الكفار

او را تشنیل بلیون محاربه وجدال ترك كرمان كرده
وبسجستان كوچ داد پس معز الدوله كرمان را مالك شد
ودر اعمال ونواحی كرمان طایفه از اكراد بودند كه بر غلبه
از بلاد كرمان تاخت آورده غالب ومتصرف شده بودند
وهمه ساله برای حاكم كرمان مبلغ ومقداری از نقد وجنس
میفرستادند بشرط اینكه حاضر دربار حكمران نشوند پس
زمانیكه معز الدوله بكرمان مستولی شد رئیس طایفه اكراد
كس فرستاده بخدمت معز الدوله وعهد ومیثاق از او گرفت
برای اجرای عادت خودشان كه باحكام سابق داشتند
معز الدوله نیز قبول نمود پس از اندك زمانی نویسنده
معز الدوله ویرا اشارة بنقض عهد كرد وگفت باید غفلة
بر آنها تاخت اموال وذخایر آنهارا گرفت معز الدوله قبول
كرده شبانه از راه سخت وكوهسار قصد اكراد كرد
ایشان قصد او بدانستند ودر تنگه بكمین وی بنشستند
چون معز الدوله با سپاه خود نزدیك ایشان رسیدند ناگاه
از كمین برجسته واز هر طرف بر او حمله كردند پس آنهارا
كشتند وجمعی را اسیر ودستگیر كردند واز سپاه معز الدوله

جز قلیلی رهائی نیافت وبر معز الدوله جراحات بی شمار رسید
دست چپ او افتاد با بعضی از انگشتان دست راستش
واز كثرت جراحاتیكه بر سر وسایر جسد او رسیده بود مثل
مرده میان كشتگان او فتاده پس از آن بحال آمده از آن
مهلكه خلاصی یافت كه شرح این قصّه طولانی واز ما نحن فیه
خارج است مقصود بیان كنایه حضرت امیر المؤمنین ع از معز
الدوله باجذم كه میفرماید والمترف ابن الاجذم یقتله ابن عمه
علی دجلة ترجمه این عبارت گذشت مقصود از مترف عز الدوله
بختیار پسر معز الدوله احمد است كه صاحب لهو ولعب وشرب
بود در تاریخ مصر وقاهره مسطور است كه او جوانی شجاعی وقوی
بود تا آنكه گاوی عظیم را بشاخهای او چنان میگرفت كه حركت
نمیتوانست كرد وبر زمین میزد عز الدوله بختیار را با ابن عمّش
عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن حسن ركن الدوله منازعات
واقع شد وآخر در شوال سنه سیصد وشصت وشش هجری
در جنگ او اسیر شده بقتل آمد در قصر الجصّ كه او قصر
عظیمی است قرب سامرا بر كناره دجله كه معتصم عباسی
برای نزهه بنا نهاد وسر عز الدوله را بعد از كشتن بر بلند

و در طشتی نهاده بردند مقابل روی عضد الدوله نهادند
وچون چشم عضد الدوله بر سر بریدهٔ برادرزادهٔ دستمال
بر چشمهایش گذارد و زار بگریست عمر عز الدوله ابو منصور
بختیار بن معز الدوله سی وشش سال بود عضد الدوله ابو
شجاع فناخسرو دیلمی مینویسد وکان ملکاً فاضلاً جلیلاً
عظیماً مهاباً صارماً کریماً شجاعاً بطلاً ذکیاً وله فی الذکاء
اخبار عجیبه ونکت غریبه لیس هذا موضع ذکرها وهو
اوّل من یسمّی بملك فی الاسلام صاحب مجالس المؤمنین
مینویسد ساعد سعادت آل بویه بود ونخستین کسیست
که اورا شاهنشاه نام گفتند بغایت فاضل وفضیلت پرور
صاحب توفیق بود وهیچکس از ملوك جهان در علم وهنر
باو نسبتی نداشت ویافعی گفته که اوّل شهریاریست که
بشهنشاه ملقّب شد وصاحب روضة الصفا گفته که
عضد الدوله نقاوهٔ وخلاصه سلاطین دیلم بوده ودر ذکر
مناقب ومآثر او مجلّدات پرداخته اند شیخ سیوطی آورده
که روزی عضد الدوله در میدان سواری از ابو علی فارسی
پرسید که نصب مستثنی بچه چیز است گفت بفعل پر استثنی

گفت سبب نقل پر استثنی چیست وچرا نقل پر امتنع نکنند
تا مرفوع شود ابو علی عاجز شد وگفت این جواب میدانی
بود گفتم بعد از این رجوع وتامّل نموده جواب منقّح بعرض رسانم
در تاریخ ابن کثیر وغیر آن مسطور یافته که عضد الدوله در بغداد
در سال سیصد وهفتاد ودو در سنّ چهل وهشت سالگی
وفات یافت واو چهل ونه ساله بود وبموجب وصیّت جنازهٔ
اورا در مشهد نجف بردند ودر جوار روضه منوّره دفن
کردند ودر قبر او نوشتند هذا قبر عضد الدوله وتاج الملّة
ابی شجاع بن رکن الدوله احبّ مجاورة هذا الامام المعصوم
لطمعه فی الخلاص یوم تأتی کلّ نفس تجادل عن نفسها
وصلواته علی محمد وعترته الطاهره واز جمله مآثر جلیل
عمارت مشهد مقدّس حضرت امیر المؤمنین علی ع ولی ابن
خلکان مینویسد هو الذی اظهر قبر علیّ ابن ابیطالب ع
بالکوفه وبنی علیه المشهد الذی هنالك وغرم علیه شیئاً
کثیراً واوصی بدفنه فیه یعنی عضد الدوله کسی است که قبر
مطهّر حضرت امیر المؤمنین علی ع را ظاهر ساخت در کوفه
وبنا نهاد بنائی که در آنجا است ووصیّت بدفن خود نمود

در آن بقعه متبرکه ولی مترجم گوید آنچه از روایات تواریخ
معتبره مستفاد میشود اول کسیکه قبر مطهر حضرت
امیر المؤمنین ع را ظاهر ساخت هارون الرشید بود
که قصهٔ آن معروف است و معاصر او از علما شیعهٔ اثنی
عشریه شیخ الطائفه الحقه محمد بن محمد بن النعمان الملقب
بالمفید بود و او شیخ را انواع تعظیم و تکریم و رعایت
مینمود و در مناظره که میان شیخ و قاضی عبد الجبار
معتزلی در مبحث امامت واقع شد و شیخ او را
الزام نمود چنانچه ذکر خواهد شد عضد الدوله
اسب اعلی با قلاده زرین و خلعتهای نفیس بشیخ
فرستاد و چند دیه از حوالی بغداد بسیورغال
شیخ داد صحایف زمین پر آثار مکارم و افضال
آن پادشاه نامدار موسوم است ما باختصار کوشیدیم
حال برویم بر سر ترجمه اما خلع کردن آنها یعنی سلاطین
آل بویه خلفاء را یعنی خلفاء بنی عباس را از خلافت
و سلطنت پس باید دانست که معز الدوله خلع کرد مستکفی را
و بر جای او مطیع را بخلافت منصوب نمود مترجم گوید

المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن المکتفی بن المعتضد بیست
و دوّمین از خلفاء بنی العباس است مادرش ام ولد بود
املح الناس در ماه صفر سال ۳۳۳ بخلافت باو
بیعت کردند و در آن وقت چهل و یکسال سن داشت
معز الدوله احمد بن بویه در همان سال بیغداد آمد و داخل
دار الخلافه گردید و احتراماً پیش روی خلیفه بایستاد و خلیفه
او را بخلع ساخت و بمعز الدوله ملقبش نمود و برادرش
علی و حسن را عماد الدوله و رکن الدوله لقب نهاد و اسامی
و القاب ایشان بر سکه زر و سیم رسم نمود و خلیفه خود را
امام الحق ملقب داشت و بر سکه این لقب زد پس از آن
معز الدوله امرش قوت گرفت خلیفه المستکفی بالله را از ملک
محجور نمود و هر روز بر رسم وظیفه پنجهزار درهم باو نفقه
میداد و بس و معز الدوله اول کسی بود که سلطنت عراق
کرد از دیالمه پس از آن از مستکفی بدگمان شد پس داخل
شد بر وی در جمادی الآخره سال ۳۳۴ و در حضور
خلیفه بایستاد مردم نیز ایستاده بودند در جایهای خود
بمراتب خودشان پس دو نفر از دیلم بسوی خلیفه پیش رفت

مستکفی بگمان اینکه دست وی خواهند بوسید دو
دست خود دراز کرد آن دو شخص کشیدند خلیفه را
از تخت بزیر چنانچه بر زمین زدند و با عمامه اش او را
میکشیدند دیالمه چون چنان دیدند بر دار الخلافه هجوم
آور شدند و بحرم تاختند و غارت کردند و چیزی در
آنجا باقی نگذاردند معز الدوله بمنزل خود باز گشت
دیالمه مستکفی را پیاده راندند بنزد معز الدوله او را
خلع و کور کرد مدت خلافت مستکفی بالله یکسال
و چهار ماه بود و فضل بن المقتدر المطیع بالله را حاضر
کرده باو بیعت کردند و این در سال سیصد و چهار
بود پس از آن مستکفی را آوردند تا بفضل بن مقتدر
المطیع بالله بخلافت سلام دهد و بخلع خودش از
خلافه شهادت دهد بعد او را حبس کردند تا در سال
سیصد و چهل و شش در گذشت و او اظهار تشیع
میکرد ابن خلدون در تاریخش مینویسد در ایام
معز الدوله خلیفه را بهیچ وجه مدخلیتی در امر خلافت
و مملکتداری نبود نظر وزیر خلیفه فقط در املاک

و نفقات شخصی خلیفه بود زمام اختیار مملکت بکلی
در ید کفایت معز الدوله بود و کسان او از دیلم که شیعیان
علویه بودند حتی معز الدوله عزم کرد که خلافت را از عباسیان
بر گردانده بعلویین انتقال دهد بعضی از ندما و وزراء
او باو گفتند کسی را که شریک تو بشوند در امور سلطنت
خلافت مده با اینکه قوم تو تماماً محب آنها هستند و تابع
آنها که بسا میشود بکلی امر از تو بر گردد و مختص آنها
شود معز الدوله از این رأی برگشت فقط اسمی از خلافت
در بنی العباس باقی گذارد ولی امر و نهی مملکتداری را
از آنها سلب کرد و امور مملکتی را سپرد بعمال و جنود
خود از دیلم و بعدها خلیفه مستمری خور معز الدوله
و سلاطین بعد از او بودند جلال الدین سیوطی و ابن
خلدون و ابن اثیر در کامل مینویسد در سنه سیصد
و پنجاه و یک در هنگام صبح مردم دیدند که بر در مسجد
جامع بغداد نوشته شده لعن صریح بر معاویه و غاصبان فدک را
از فاطمه زهرا علیها السلام و آنانکه حسن مجتبی را منع کردند
که نزد جد بزرگوارش دفن شود و آنکس که ابوذر را نفی

واخراج نمود وانکس که عباس عم پیغمبر را از شوری خارج کرد
واین فعل را نسبت دادند بمعز الدوله وبعد شب آینده
پاك کردند آن مکتوب را معز الدوله خواست مجددا بنویسانند
مهلبی وزیر صلاح چنین دانست که در جای محو شده فقط
لعن معاویه وظالمین بآل رسول ص را بنویسند ودر هیجدهم
ذیحجة الحرام همان سال امر کرد مردم را باظهار زینت وسرور
وشادی در خدمت عبد العزیز که از اعیان شیعه بود
ودر سال بعدش امر کرد مردم را در روز عاشورا
به بستن دکاکین ومنع از طبخ واز بیع وشرا کناره نمایند
ولباس پلاس بپوشند وآغاز گریه وزاری را آشکارا
نمایند وزنها با گیسوان پریشان وصورتهای نیلی جامه
دران مویه کنان لطمه بصورت زنان بیرون آیند برای
عزای حسین ع ومردم چنین کردند واهل سنت نتوانستند
منع کنند زیرا که سلطان شیعه بود از اینجا باید دانست
که وجود سلطان مقتدر چه فواید دارد در اسلام پس
بعد از اطلاع بر وقایع تاریخیه که شمه مناسب مقام
از وضع تشیع وعزاداری ملوك دیالمه وسلاطین

بویهیه ذکر شد بر مطالعه کننده گان این وجیزه بیضاء
کالشمس فی وسط السماء ظاهر وهویدا خواهد شد که
مزخرفات واوطائلات روزنامه وجریدهٔ حالیه که از
باطن شریعت غراء ومظلومیت جگر گوشه حضرت فاطمه
زهرا جناب اقدس سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء
جرم کثیف نحسش بجرم جهالت منکسف وقطر سخیف طبعش
بحکم اولیاء دولت قوی شوکت از نشر اوراق ضلالت منخسف
ماند از روی عدم بصیرت بتواریخ وسیر وعاری بودن
از خبرت تصفح کسب آثار وخبر بوده است اگر شخص از روی
حقیقت وانصاف بنگرد بخوبی میداند که این عزاداریها
ناقابل ما که بکعشر یا یکماه ویا منتهی دو ماه باشد در
مقابل جلایل مصائب عظمی وعظائم رزایای کبری
وارده بر حضرت خامس آل عبا علیهم صلوات الله الملك
الاعلی قطره ایست در مقابل دریا وذره ایست در برابر
بیضاء مصیبتی که قبل از وقوع وتولد صاحبش بر آن
انبیاء عظام مِن لدُن آدم ع الی خاتم ص که بامر رب
جلیل جبرئیل مرثیه خوان بود گریستند وبوسیله گریستن

براو از قید بلایا و مهالک رها جستند چنانچه صحایف
کتب اخبار مشحون و رسائل مقاتل ناطق باین مضمون است
و در دعای روز سیم شعبان که روز ولادت باسعادت
آن امام مظلوم است بموجب فرمان لازم الاذعان
حضرت صاحب الامر امام زمان ع وارد است صریح است
محل شاهد ذکر میشود اللّهم انّی اسئلک بحق هذا
المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله
و ولادته بکته السماء و من فیها و الارض و من
علیها و لمّا یطأ لابتیها قتیل العبرة و سیّد الاسرة
یعنی خدایا تو را قسم میدهم بحق این مولود که وعده
داده شده است بشهادت و کشته شدن او پیش
از آنکه هلال جمال بی مثالش آفاق عالم خاک را منوّر
نماید و ولادت باسعادت بی مثالش گلزار نسل
پاک پیغمبر خاتم را معطّر سازد گریست براو آسمان
و آنچه در او است و زمین و آنکس که بر روی او است
و حال آنکه هنوز قدم بر حرم مدینه طیّبه ننهاده بود
کشته شده گریه و اشک باریدن یعنی ذکر نمیشود

نزد احدی مگر آنکه بر مظلومیت او گریان و اشکباری
شود و اقوای طایفه و عشیره و اهل بیت و در امالی
شیخ طوسی از شیخ مفید و او باسناد خود که حذف
کردیم از حضرت صادق ع روایتی نقل میکند که در
آخر خبر این است ثمّ اقبل علینا و قال انّ اباعبدالله
الحسین ع لما قتل بکت علیه السموات السبع و الارضون
السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و من ینقلب فی الجنّة و النار و ما
یری و ما لا یری الا ثلثة اشیاء فانّها لم تبک علیه فقلت
جعلت فداک و ما هذه الثلثة الاشیاء التی لم تبک علیه
فقال البصرة و دمشق و آل الحکم بن ابی العاص یعنی بعد
از فرمایشاتیکه در صدر خبر است حضرت امام جعفر
صادق ع روی مبارک بما نموده فرمود بدرستیکه
زمانیکه ابوعبدالله الحسین ع کشته شد گریست براو
آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها است
و آنچه در میان آنها است و آن کسانیکه در بهشت
و دوزخ بر میگردند و آنچه بدیده آید و آنچه بدیده
نیاید مگر سه چیز که آن سه نگریستند راوی میگوید

عرض کردم فلانیت شوم کدام است آن سه چیز که نکوهیده
بر امام مظلوم فرمود بصره و دمشق که شام باشد و آل
حکم بن ابی العاص و نیز در امالی شیخ صدوق و علل
الشرایع باسناد خود از جبلهٔ مکیّه که او گفت شنیدم
از میثم تمّار قدس الله روحه میگفت وَاللهِ لَتقتلُ
هذه الأمّة ابن نبیّها فی المحرّم لعشر یمضین منه و لیتّخذنّ
أعداء الله ذلك الیوم یوم برکة وانّ ذلك لکائن قد سبق
فی علم الله تعالی ذکره اعلم ذلك لعهد عهده الیّ مولای
امیر المؤمنین ع ولقد اخبرنی انّه یبکی علیه کلّ شیء حتّی
الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار والطیر فی جوّ
السماء و یبکی علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء والأرض
ومؤمنوا الانس والجنّ وجمیع ملائکة السموات والأرضین
ورضوان ومالك وحملة العرش وتمطر السماء دمًا
ورمادًا ثمّ قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین
کما وجبت علی الیهود والنصاری والمجوس قالت
جبلة فقلت له یا میثم وکیف یتّخذ النّاس ذلك الیوم
الّذی یقتل فیه الحسین ع یوم برکة فبکی میثم ثمّ

قال یزعمون لحدیث یضعونه انّه الیوم الّذی تاب الله
علی آدم ع وانّما قبل الله توبته فی ذی الحجّة و یزعمون انّه
الیوم الّذی اخرج الله فیه یونس من بطن الحوت و
انّما اخرج الله عزّ وجلّ یونس من بطن الحوت فی ذی
الحجّة و یزعمون انّه الیوم الذی استوت فیه سفینة نوح
علی الجودیّ وانّما استوت علی الجودیّ فی یوم
الثامن عشرین ذی الحجّة و یزعمون انّه الیوم الّذی
فلق الله عزّ وجلّ فیه البحر لبنی اسرائیل وانّما کان
ذلك فی الرّبیع الأوّل ثمّ قال میثم یا جبلة اعلمی انّ
الحسین بن علیّ سیّد الشهداء یوم القیمة و لأصحابه
علی سایر الشهداء درجة یا جبلة اذا نظرت الی
الشمس حمراء کانّها دمٌ عبیط فاعلمی انّ سیّد الشهداء
الحسین ع قد قتل قالت جبلة فخرجت ذات یوم فرأیت
الشمس علی الحیطان کانّها الملاحف المعصفرة فصحت
و بکیت وقلت قد والله قتل سیّدنا الحسین بن
علیّ علیه السلام یعنی میثم میگفت قسم بخدا هر آینه
این امّت خواهند کشت پسر پیغمبر خود شاهزاده ما

۲ ذی الحجه و یزعمون انّه الیوم الّذی قبل الله فیه توبة داود ع

محرم مرده روز از آن گذشته و هر آینه دشمنان خدا
آن روز را روز برکت خواهند گرفت و بدرستیکه این امر واهمه
واقع خواهد شد بتحقیق در علم خدا گذشته است میلاد
این واقعه را بسبب وصیت و نگاه داشتیکه مولایم حضرت امیر
المؤمنین ع بیشتر فرموده و هر آینه بتحقیق بمن خبر داده است بمن
که البته براو خواهد گریست هر چیزی حتی وحوش در بیابانها
و ماهیان در دریاها و پرندگان در فضای هوا
و براو میگرید آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین
و مؤمنین انس و جن و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها
و رضوان که خازن بهشت است و مالک که خازن
دوزخ است و حاملین عرش است و میبارد آسمان
خون و خاکستر بعد گفت واجب میشود لعنت خدا
و دوری از رحمتش بر کشندگان حسین ع همچنانکه
واجب شده است بر مشرکان آنکسانیکه قرار دادند
با خداوند عز و جل خدای دیگر و همچنانیکه واجب شده
بر یهود و نصاری و مجوس جبله ملکیه گفت من گفتم
ای میثم چگونه مردم آن روز را که حضرت امام حسین

در آن کشته میشود روز برکت خواهند گرفت
پس میثم گریست و گفت چنین گمان باطل میکنند بسبب
حدیث موضوعیکه جعل کرده اند که آن روز روز بست
که خداوند توبه حضرت آدم را در آن روز قبول فرمود
و حال آنکه بتحقیق خداوند توبه آدم را در ذی الحجه
قبول نمود و گمان باطل میکنند که آن روز بیست که خداوند
بیرون آورد حضرت یونس ع را در آن روز از شکم ماهی
و حال آنکه بتحقیق بیرون آورد خداوند عز و جل یو
نس ع را از شکم ماهی در ذی الحجه و گمان باطل میکنند
که آن روز بیست که برقرار شد کشتی حضرت نوح ع
بر کوه جودی و حال آنکه بتحقیق قرار گرفت کشتی
بر جودی در روز هیجدهم ذی الحجه و گمان باطل می
کنند آن روز بیست که شکافت خداوند عز و جل در آن
روز دریا را برای بنی اسرائیل و حال آنکه این امر
در ربیع الاول واقع گردید پس از آن میثم گفت
ای جبله آگاه باش بدرستیکه حسین بن علی سید
و آقای شهیدان است در روز قیامت و برای

۲۷ قبول فرموده در آن روز توبه حضرت داود ع را و حال آنکه بتحقیق خداوند قبول فرموده توبه او را در ذی الحجه و گمان باطل می کنند که آن روز بیست

در بیان گریه جمیع موجودات

اصحاب آن بزرگوار درجه ایست فوق درجه سایر
شهدا ای جبله زمانیکه نگریستی آفتاب را سرخ است
همچنان خون تازه بدانکه اقای شهدا حسین ع مقتول
کشته شده جبله گفت پس روزی بیرون آمدم دیدم
افتاب بر دیوارها چنانست که چادر سرخ است پس در آن وقت
فریاد برآورده گریستم وگفتم هر آینه بخدا قسم است که
کشته شد اقای ما حسین بن علی صلوات الله علیه
واله مترجم گوید اخبار در این باب لا تعد ولا تحصی است
ما اکتفی نمودیم از طریق خاصه باین سه روایت از طریق
عامه هم سه روایت ذکر میکنم در کتاب طرایف ابن طاوس
روی فی اول الجزو الخامس من صحیح مسلم فی تفسیر
قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض قال لما قتل الحسین
بن علی ع بکت السماء وبکاؤها حمرتها یعنی روایت شده
در اول جزو پنجم از کتاب صحیح مسلم در تفسیر قول خدا
وند متعال آیه مبارکه مذکوره گفت زمانیکه حضرت
حسین بن علی علیهما السلام کشته شد گریست بر او
آسمان وگریه آسمان سرخی او است ونیز در آن کتاب است

در مصائب خامس آل عباء

وروی الثعلبی فی تفسیر هذه الآیه ان الحمرة التی مع
الشفق لم یکن قبل قتل الحسین ع وروی الثعلبی ایضا
برفعه قال مطرنا دما بایام قتل الحسین ع روایت کرده
ثعلبی که از مفسرین و معظمین علماء عامه است در
تفسیر این آیه شریفه مذکوره بدرستیکه سرخی که با شفق است
نبود پیش از کشته شدن حضرت امام حسین ع
ونیز ثعلبی روایت کرده وآن روایت را با اسنادش
بالا برده است که راوی گفت خون بر ما بارید در
روزهائیکه حضرت امام حسین کشته شد در کتاب
مناقب ابن شهرآشوب ابو نعیم فی دلایل النبوه والنسوی
فی المعرفه قال نضرة الازدیه لما قتل الحسین ع امطرت
السماء دما وحبابنا وجرارنا صارت مملوة دما وقال
قرظه بن عبید الله امطرت السماء یوما نصف النهار
علی شملة بیضاء فنظرت فاذا هو دم وذهبت الابل
الی الوادی لتشرب فاذا هو دم واذا هو الیوم الذی
قتل فیه الحسین ع یعنی ابو نعیم در کتاب دلایل النبوه
ونسوی در کتاب المعرفه که هر دو از بزرگان علماء

عامه هستند روایت کرده اند که نضره الازدیه گفت
زمانیکه کشته شد حضرت امام حسین ع آسمان خون
بارید چنانکه خم ها و سبوها ما پر شد از خون و قرظة
بن عبید الله گفت بارید آسمان روزی هنکام ظهر
بر کلیم سفیدی پس نظر کردم آن بارش خون بود و
شتران دفتند بصحرا که آب بنوشند پس آن آب خون
بود و آن کاه آن روزی بود که در آن حضرت امام حسین
کشته شد و نیز در مناقب اسامة بن شبیب باسناده
عن ام سلیم قالت لما قتل الحسین ع مطرت السماء مطرا
کالدم احمرت منه البیوت والحیطان وروی قریبا من ذلک
فی الابانة وتفسیر القشیری والفتال قال السدی لما
قتل الحسین ع بکت علیه السماء وعلامتها حمرة اطرافها
الاسود بن قیس لما قتل الحسین ارتفعت حمرة من قبل
المشرق وحمرة من قبل المغرب فکادتا یلتقیان فی کبد
السماء ستة اشهر تاریخ النسوی قال ابو قبیل لما قتل
الحسین بن علی ع کسفت الشمس کسفة بدت الکواکب
نصف النهار حتی ظننا انها هی یعنی اسامة بن شبیب

بسند خود از ام سلیم روایت میکند که گفت زمانیکه
حضرت امام حسین ع کشته شد بارید آسمان بارشی
مثل خون که سرخ شد از آن خانه ها و دیوار ها و روایت
کرده است نزدیک باین مضمون در کتاب ابانه
و تفسیر قشیری و فتال گفت سدی زمانیکه حسین ع
مقتول گردید گریست بر او آسمان و علامت آن سرخی
اطراف آسمان است و اسود بن قیس گفت زمانیکه
کشته شد حسین ع بلند شد سرخی از طرف مشرق
و سرخی از طرف مغرب نزدیک بود که بهم برسند
در میانه آسمان شش ماه این واقعه ممتد بود در تاریخ
نسوی گفت ابو قبیل زمانیکه حسین بن علی علیهما السلام
کشته شد آفتاب گرفت چنان گرفتنی که در هنگام ظهر
ستارکان نمودار شدند حتی ما کمان کردیم که بدرستیکه
قیامت قیام کرد و در روایت زهریست در مجلس
ولید بن عبد الملک ولید پرسید از اهل مجلس
کدام یک از شما میدانید که سنگهای بیت المقدس
چه کردند در روز قتل حضرت حسین بن علی ع

پس زهری گفت بمن رسیده است بدرستیکه در بیت
المقدس سنگی را بر نمیگرداندند مگر آنکه در زیر آن خون
تازه بود مترجم گوید از روایات واخبار وتفسیر آیات
وتواریخ وآثار عامّه وخاصّه بحدّی در این باب ذکر کرده‌اند
که بحدّ تواتر رسیده است ودر مطاوی ومضامین زیارات
مأثوره پر است چنانچه در زیارت اوّل رجب ونیمه شعبان
حضرت امام مظلوم است بابی انت یا ابا عبد الله اشهد
لقد اقشعرّت لدمائکم اظلّة العرش مع اظلّة الخلائق وبکتکم
السّماء والأرض وسکّان الجنان والبرّ والبحر یعنی پدر ومادرم
بفدای تو ای اباعبد الله شهادت میدهم که هر آینه بتحقیق
منقبض شد ولرزه گرفت بسبب ریختن خونهای شما
انوار عرش با عوالم مجرّدات مخلوقات وگریست بر شما آسمان
وزمین وساکنین بهشت وصحرا ودریا محتشم گوید

در بارگاه قدس که جای ملال نیست　　سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ وملک بر آدمیان نوحه میکنند　　گویا عزای اشرف اولاد آدم است

ودر زیارت ناحیه مقدّسه که از حضرت امام زمان
عجّل الله فرجه است عرض میکند با جدّ بعد از شهادت

تو فقام ناعیک عند قبر جدّک الرّسول صلعم فنعاک الیه
بالدّمع الهطول قائلاً یا رسول الله قتل سبطک فتاک
واستبیح اهلک وحماک وسبیت ذراریک ووقع المحذور
بعترتک وذویک فانزعج الرّسول وبکی قلبه المهول و
عزّاه بک الملائکة والأنبیاء وفجعت بک امّک الزّهراء
واختلفت جنود الملائکة المقرّبین تعزّی اباک امیر
المؤمنین ع واقیمت لک المآتم فی اعلی علّیین ولطمت علیک
الحور العین وبکت السّماء وسکّانها والجنان وخزّانها
والهضاب واقطارها والبحار وحیتانها ومکّة وبنیانها
والجنان وولدانها والبیت والمقام والمشعر الحرام والحلّ
والاحرام یعنی ای جدّ بزرگوار پس ایستاد خبر دهنده
مرگ تو نزد قبر جدّت پیغمبر ص پس خبر داد شهادت
ترا با چشم اشکبار در حالتیکه میگفت یا رسول الله
کشته شد پسر دختر تو وجوان تو واز بیخ وبن کندند
اهل بیت تو وخویشان ترا واسیر شدند بعد از تو ذریات
تو وواقع شد بر عترة واصحاب تو ترس وبیم وآنچه از آن پرهیز
داشتند پس قلق وفریاد کرد پیغمبر ص وگریست قلب

خوشناک آن سرور بصبر و شکیبائی در رضا ولرده ٥
شوا او را ملائکه و انبیاء تعزیت گفتند و مصیبت زده و درد
مند شد بسبب تو مادرت حضرت فاطمه زهرا آمد و شباب
میکردند گروه ملائکه مقربین تعزیت دادند پدرت امیر
المؤمنین ع را و برپا شد برای تو مجالس و مجامع عزا در اعلی
علیین و بصورت طپانچه میزدند در مصیبت تو حور
العین و گریست آسمان و ساکنین آن و بهشتها و غلمان
آنها و گریست بر تو خانه خدا و مقام ابراهیم و مشعر الحرام
و حرم مکه و بیرون حرم مکه معظمه با اثرها و محل همه بر تو
گریستند پس کسی را که تمام موجودات از علویین و
سفلیین قبل از ولادت و ورود مصیبت بر او بگریند
و در اعلی علیین مجالس عزا برایش برپا دارند خود
خون خدا و خون بهایش خدا باشد سید بحر العلوم مینو
هذا مصاب الشهید المستضام و من فوق السموات قد
قامت ماتمه شاعر خوب میگوید

در ماتمیکه صاحب نشین مصطفی بود ‏ ‏ فرمانگذار مجلس و مرتضی بود
گریان در آن بتول بصد ناله و فغان ‏ ‏ بر سینه سر زنان حسن مجتبی بود

جبرئیل خادم است و سرافیل پاسبان ‏ ‏ پس صاحب عزا بحقیقت خدا بود
اگر دوستان و شیعیان او در سال ده روز یا یکماه محرم
یا دو ماه محرم و صفر را اگرچه در ماه صفر علاوه بر مصائب
وارده بر اهل بیت امام مظلوم چندین مصائب دیگرا
که منحصر بتعزیه داری بر حضرت سید الشهداء ع در آنها
نیست مثل وفات حضرت مقدس نبوی ص و شهادت حضرت
حسن مجتبی و شهادت حضرت غریب الغرباء علی بن موسی
الرضا علیهم آلاف التحیة والثناء عزاداری و گریه و زاری
کنند زیاد است با اینکه قطب دایره امکان امام زمان
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در همین زیارت عرض
میکند بعد از فقراتی ای جد بزرگوار فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی
الدُّهُورُ وَ عَاقَنِی عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ اَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ
مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا فَلَاَنْدُبَنَّكَ
صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَاَبْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا
حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَاَسُّفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفًا حَتَّى اَمُوتَ
بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْاِكْتِئَابِ یعنی سلام بر تو ای جد
بزرگوار سلام کسیکه اگر میبود با تو در کربلا و میدان

بلا و هر آینه حفظ و نگاهداری میکردند ترا بجان خودش
از تیزی شمشیرها و میدادند جان خود را در حضور
تو بر کهها و در مقابل تو جهاد میکردند و یاری مینمودند
ترا بر آنهائیکه بر تو ظلم و ستم کردند و فدا میکردند ترا
بروح و جسد خود و بمال و اولاد خودش روح او فدا
روحت باد اهل و عیال او فدای اهل و عیال تو باد
پس هر آینه حالا که مرا زمانه تاخیر انداخت و باز داشت
مرا قضا از یاری کردن تو و نبودم تا جنگ و محاربه کنم
با آنانکه با تو جنگ و محاربه کردند و دشمنی کنم با کسانیکه
با تو دشمنی کردند پس هر آینه البته خواهم گریست بر تو
هر بامداد و شبانگاه و البته در عوض اشک چشم خون
خواهم گریست بر تو یعنی هر روز بر تو صبح و شام میگریم
و اگر اشک چشم من تمام شود خون میگریم از برای حسرتیکه
بر تو دارم و برای دریغ و دردیکه از امور عظیمه و
شدتها و سختیهائیکه بر تو وارد شده است و از شدت
حزن و اندوه کینی که دارم تا اینکه بمیرم از سوزش
مصیبت زدگی و اندوه گلوگیر شکستگی و بدحالی

غم و نیز حضرت سجاد علی بن الحسین زین العابدین ع در مدت
عمر شریف که در دنیا بود بعد از واقعه کربلا شب و روز
مشغول گریه و زاری بود هر وقت آب میدید میگر
یست نان میدید میگریست و میفرمود قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ
اللهِ عَطْشاناً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ جائِعاً از کوچه و بازار
قصابان میگذشت چشم مبارکش بگوسفند و کله
گوسفند میافتاد میگریست بصحرا میرفت در گرمی
آفتاب بر سنگهای گرم بسجده افتاده میگریست اینقدر
آن بزرگوار گریست که از بکائین عالم شمرده میشود امام
علیه السلام که این قسم بکند ما که رعیت هستیم و اظهار
تشیع و دوستی میکنیم اگر ایام معدودیرا در سال عزا
داری و نوحه سرائی کنیم زیاد است و باید سبب تشنیع
شود سید بحر العلوم علیه الرحمه میفرماید قَلَّ الْبُکاءُ
عَلَى رُزْءٍ یَقِلُّ بِهِ شَقُّ الْجُیُوبِ وَعَطُّ الْقَلْبِ وَالْعَطَبُ
یا للعجب در این اوان ابتلاء و امتحان از بیان و بنان
رطب و یابس محض خوشنودی بعضی و برای پر کردن
و فروش صفحات روزنامجات انچه خواستند گفتند

وانچه توانستند نوشتند دیگر ملاحظه نکردند که از این
لسان قلیل الجرم کثیر الجرم انچه صادر میشود ملکین موکلین
مینویسند واز انها سؤال خواهند نمود بصریح آیه وافی
هدایه ما یلفظ من قول الا ولدیه رقیب عتید باید بانها
گفت بئس الخاطب انت وبئس الکاتب انت اشتریت
مرضات المخلوق بسخط الخالق فلیتبوء مقعدک من
النار این مختصر را برای تنبیه نگاشتم برویم بر سر ترجمه
بهاء الدوله ابانصر بن عضد الدوله طائع لله را خلع کرد
و در جای او قادر را منصوب داشت بهاء الدوله خسرو
فیروز بن عضد الدوله مشهور بابو النصر بعد از برادرش
ابو الفوارس شرف الدوله شیرک بن عضد الدوله
در بغداد فرمان فرما شد قادر عباسی او را بشهنشاه
قوام الدین تشریف فرمود در تاریخ گزیده مسطور است
که او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد واز او دختر
خواست ودر پنجم جمادی الآخره سال چهار صد و
سه در ارجان بمرض صرع در گذشت جسدش را
بنجف اشرف برده دفن کردند مدت ملکش بیست و

چهار سال عمرش چهل و دو سال و سه ماه و نیم بود اما
الطائع لله ابوبکر عبد الکریم بن المطیع بالله مادرش
هزار نام داشت پدرش المطیع بالله را در سال سیصد
و شصت و سه مرض فالج روی داد و ثقل لسانی براو عارض
شد حاجب عز الدوله سبکتکین او را تکلیف کرد که
خود را از خلافت خلع نموده امر را به پسرش طایع واگذارد
پس قبول کرد و در روز چهار شنبه بیست و سیم ذی
القعده ۳۶۳ عقد خلافت بر طائع لله پسرش بست و
مدت خلافت المطیع بالله بیست و سه سال و چند ماه
بود و بعد از خلع او را شیخ فاضل نام میبردند ذهبی
مینویسد بودند مطیع و پسرش از جمله مستضعفین
با ملوک بنی بویه و پیوسته امر خلفاء بنی عباس در
ضعف بود تا اینکه المقتفی لله بخلافت بر نشست و اندکی
امر خلافت بر نشست و اندکی امر خلافت اصلاح شد
والمطیع بالله با پسرش الطائع لله بسمت واسط عزیمت
کردند پس در ماه محرم ۳۶۴ مطیع در گذشت و در
ایام خلافت المطیع بالله بسیاری از بزرگان علماء

عامه و خاصه وفات کردند از انجمله شیخ حنابله ابو بکر
شبلی صوفی و ابن القاضی امام شافعیه و ابو بکر صولی
و ابو جعفر نحاس نحوی و قاضی ابو القاسم تنوخی و ابو
نصر فارابی و ابو القاسم زجاج نحوی و کرخی شیخ حنفیه
و دینوری صاحب مجالسه و ابو عمر زاهد و مسعودی
صاحب مروج الذهب و قنبه شاعر و ابو الفرج صاحب
کتاب اغانی بودند و در ایام خلافتش در مصر
زلازل غریبه واقع شد که چند ماه متوالی زلزله میشد
که بسبب آن شهرها در مصر خراب شد که مردم در
صحراها مسکن مینمودند ابن جوزی گفته در ری
و نواحی آن زلزله عظیمی واقع شد و شهر طالقان فرو
رفت و از اهل شهر جز سی نفر خلاصی نیافتند و یکصد
و پنجاه قریه فرو رفت و زمین منشق شده دود
و دخان عظیمی از آن متصاعد میشد و زمین انچه
در شکم و باطن داشت بیرون انداخت حتی استخوا
نهای مردگان را از قبرها نعوذ بالله من غضبه
و نیز در ایام او در بنگاله از عوض باران سنگ بارید

که وزن هر سنگ ریزه یک رطل بود که بسیاری از مردم
و حیوانات چرنده و پرنده را مقتول ساخت و گرانی
سختی شد که گوشت آدمی میخوردند و مردم ضیاع
و عقار خود را در مقابل رغیفی میفروختند ابن جوزی
گفته در ایام المطیع لله حریق عظیمی در مصر افتاد که
دران حریق قیساریة العلی و سوق الزیاتین و یکهزار
و هفتصد خانه بسوخت کافور اخشیدی والی مصر
دران حریق فریاد میکرد هر کس کوزه آبی بیاورد
یک درهم حق اوست و مردم آب میاوردند و چهارده
هزار دینار اجرت آب آورنده شد و در سنه ۳۳۹ قرامطه
حجر الاسود را که از کعبه کنده و برده بودند بمکه معظمه
عودت دادند که قصه او در کتب سیر و تواریخ مذکور است
و حضرت حجة بن الحسن امام عصر صاحب الزمان عجل
الله تعالی فرجه حجر الاسود را بجای خود نصب فرمودند
ابن اثیر در کامل میگوید در سنه ۳۴۱ در ماه صفر
ایام المطیع لله کوکب عظیمی پر نوری از هوا فرود آمد
و در گذشت که صدائی چون رعد از فرود آمدنش

تسنده و روشنائی او چندی باقی بود و نیز در ایام او
در سال سیصد و پنجاه و هشت جوهر القائد غلام
المعز لدین الله والی قیروان داخل مصر کردید و مردم را
دعوت نمود بسوی المعز لدین الله و مردم بیعت کردند
بر خلافت او و خطبه دیگر منقطع شد از بنی العباس
در مصر و جوهر القائد شروع کرد بر بناء قاهره بجهة
سکونت دادن عساکر و سپاه در آنجا بعد از آن المعز
لدین الله در ماه رمضان سال سیصد و شصت و دو
داخل مصر کردید و او اول خلفاء فاطمیین است در مصر
اهل سیر و تواریخ مینویسند زمانیکه سبکتکین ترکی
که بزرکتر بن حجاب معز الدوله بود بر بغداد غلبه و استیلا
یافت روز بروز قدر و منزلت او در نزد معز الدوله
میافزود تا انکه منزلت عظیمی یافت و نافذ الکلمه کردید
بقسمیکه المطیع لله بر جان خود از او بترسید و بعلاوه
مرضی هم که ذکر شد بر خود آشکار ساخت پس خود را
از خلافت خلع کرده امر را تسلیم پسرش ابو بکر عبد
الکریم الطائع لله نمود و در آن روز عمرش چنانچه

دمیری نوشته است چهل و هشت سال بود و از خلفاء
بنی العباس احدی از او بزرکتر در سن متقلد امر خلافت
نشد صاحب کتاب راس مال الندیم میکوید کسی از خلفاء
متقلد امر خلافت نشد که پدرش زنده باشد جز ابو بکر
الطائع لله و ابو بکر صدیق و هر دو اسمشان ابو بکر بود و
چون طائع مباشر امر خلافت کردید بفرستاد نزد سبکتکین
ترکی را مخلع ساخت و ریاست دربار خود باو داد و او را
نصر الدوله لقب نهاد و در زمان خلافت طائع عضد
الدوله بن رکن الدوله بن بویه بر بغداد مستولی شد و
بغداد را مالک کردید طایع لله و برا مخلع ساخت بخلعهای
فاخره سلطنتی و تاج و طوق و باز و بند سلطانی بعضد
الدوله پوشانید و او را مباشر امور سلطنتی و مملکتی
نمود و ابو طاهر محمد بن بقیه وزیر عز الدوله را که عضد
الدوله با او بد بود باو تسلیم نمود عضد الدوله بفرمود تا
او را بر پای پیلان انداختند تا هلاک شد و بعد از
هلاک صلبش کردند در شوال سنه سیصد و شصت و نه
و تا عضد الدوله ببغداد بود آنرا همچنان مصلوب بکذاشتند

و محمد انباری او را مرثیه گفت که شنیده نشد مصلوبی چنین مرثیه ابن مده چند بیتی از آن را مینگارم

علوٌّ فی الحیاة وفی الممات … لحقٌّ انت احدی المعجزات
کانّ الناس حولک اذ اقاموا … وفود نداک ایّام الصِّلات
کانّک قائم فیهم خطیبا … وکلّهم قیامٌ للصلوات
مددت یدیک نحوهم احتفاءً … کمدّکها الیهم بالهبات
ولمّا ضاق بطن الارض عن ان … یضمّ علاک من بعد الممات
اصاروا الجوّ قبرک واستعاضوا … عن الاکفان ثوب السافیات
رکبت مطیّةً من قبل زید … علاها فی السنین الماضیات
وتلک فضیلةٌ فیها تأسٍّ … تباعد عنک تعبیر العداة
ولم ار قبل جذعک قطّ جذعا … تمکّن من عناق المکرمات
ولو انّی قدرت علی قیام … بفرضک والحقوق الواجبات
ملأت الارض من نظم القوافی … ونحت بها خلاف النائحات
ولکنّی اصبّر عنک نفسی … مخافة ان اعدّ من الجناة
ومالک تربة فاقول تُسقی … لانّک نصب هطل الهاطلات
علیک تحیّة الرحمن تتری … برحمات غوادٍ رائحات

در روضة الصفا مینویسد سبکتکین را چون طایع لله

تشریفات سلطنتی کرامت کرد و نصر الدوله لقب داد از کرا بسوی خود خواند و میان سبکتکین با عز الدوله جنگها واقع شد عز الدوله از حرب ترکان بستوه آمده مکتوبی بعمزاده خویش عضد الدوله فرستاد و ازوی استمداد نمود و عضد الدوله با لشکری گران از عراق عجم رو ببغداد نهاد چون بعز الدوله پیوست ترکان متفرق گشتند چون طایع در آن حروب بنا بکثرت اتراک مصاحب ایشان بود از عز الدوله خائف گشته او را ایمن و مطمئن گردانید طایع عزم معاودت نمود و چون ببغداد رسید عضد الدوله بقدوم تعظیم و اجلال پیش آمده برای وی فروش و اوانی و سایر ما یحتاج فرستاد چه اثاث دار الخلافه در وقت فتنه اتراک ضایع شده بود صاحب مجالس المؤمنین مینویسد عز الدوله را با عضد الدوله منازعات واقع شد و در آخر شوال سنه ۳۶۶ در جنگ عضد الدوله اسیر شده بقتل آمد و چون چندگاهی عضد الدوله بر عراق عرب استیلا یافته در گذشت و صمصام الدوله و شرف الدوله پسران عضد الدوله نیز بنوبت چندگاهی حکومت

کرده بساط امارت درنوشتند طایع زمام حکومت
بغدادرا در قبضه درایت ابونصر خسرو فیروز بن عضد
الدوله نهاد و قامت اورا بخلع کرانمایه زینت داده آن
پادشاهزاده را بلقب بهاء الدوله مشرف کردانیدند و عاقبت
بهاء الدوله بنابرانکه طایع بی مشورت او مهام خلافت
میساخت در مقام نزاع و مخالفت امده برخلع و
عزل وی اقدام نمود و بعضی کفته اند که چون مال خزانه
بهاء الدوله روی بنقصان نهاد ولشکریان در طلب
علوفات ومرسومات غلو کردند و بهاء الدوله به بهانه
وزیر خود را کرفته مؤاخذه و مصادره نمود و بعد از
تشدد بسیار چون از وی هیچ حاصل نکشت ابوالحسن
معلم که سخن او نزد بهاء الدوله بمثابه نص قاطع بود باوی
کفت اکر مطلوب مالیست طایع را خلع کرده هرچه دارد
از او بستان و بهاء الدوله بر عزل خلیفه یکجهت شده
در باب ملاقات از وی رخصت طلبید و بسرا زدستور
بمجلس طایع درآمده بطریق معهود بر کرسی نشست
و دو کس از امرای دیلم پیش رفته بتصور انکه غرض

تقبیل انامل شریفه است دست دراز کرده و انجماعت
او را کشیدند و از سریر بر آوردند طایع کفت انا لله وانا
الیه راجعون و او را از سرای خلافت بیرون آورده هزیمت

در آن منزل یافتند تصرف نمودند شیخ جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا مینویسد سبب خلع بهاء الدوله
طائع را این بود که طایع شخصی را از خواص بهاء الدوله حبس
کرده بود و این امر بر طبع سلطان کران آمد و برفت بنزد
طائع بنشست و کماشتکان بهاء الدوله طایع را از کرسی بر
انداختند دیالمه جمعیت نموده خلیفه را در عبا پیچیده
و بردندش بدار السلطنه بهاء الدوله از جمله حاضرین سید
شریف سید رضی علیه الرحمه بود و این دو بیت انشاد فرمود

لَقَدْ تَقارَبَ بَيْنَ الْعِزِّ وَالْهُونِ	اَمْسَيْتُ اَرْحَمُ مَنْ قَدْ كُنْتُ اَغْبِطُهُ
بِالْقُرْبِ ما عادَ بِالضَّرّاءِ يُبْكِينِي	وَمَنْظَرٌ كانَ بِالسَّرّاءِ يُضْحِكُنِي

سیوطی مینویسد او را حبس نموده و بند بر او نهاد و او را
باز داشت که بر خلع نفس خود شهادت دهد و همچنان
در بند بود تا وفات نمود مدت خلافت طایع هفده
سال و نه ماه و شش روز بود و مدت عمر هفتاد و هشت

سال و در ایام خلافت طایع از حوادث و وقایع آنچه مورخان
نوشته اند که از عجایب است آنکه در سنه سیصد و
هفتاد و پنج مرغ سفیدی که بقد رفیلی بود از دریای
عمان خارج شد و بر تلی که در ساحل دریا بود بنشست
و بصوت بلند و زبان فصیح سه مرتبه فریاد بر آورد
قد قرب الامر یعنی بتحقیق نزدیک شد امر بعد از آن
فرو رفت در دریا و در روز دوم بیرون آمد و
همان فریاد قد قرب الامر را زد و باز در دریا فرو
رفت روز سیم بیرون آمد و نیز همان کلام بگفت
و بعد غائب شد که دیگر بیرون نیامد و پس از آن
دیده نشد صاحب روضة الصفا مینویسد چون
بهاء الدوله طایع را بگرفت با اعیان ملت و ارکان
دولت مشورت نمود که شایسته منصب خطیر خلافت
کیست گفتند احمد بن اسحق بن المقتدر بالله صلاحیت
این کار دارد و او در آن اوان بنابر قصد طایع از بغداد
گریخته و به بطیحه رفته پناه بمهذب الدوله والی آنجا برده
بود بهاء الدوله مسرعان فرستاد تا او را ببغداد آورند

هبة الله بن یحیی کاتب مهذب الدوله گوید که روزی
در بطیحه بمجلس قادر رسیده او را متامل یافتم و جویا
نموده از سبب آن پرسیدم گفت دوش چنان بخواب دیدم
که آبی بر گرد بطیحه است و از حد اعتدال افزون شده
جسری بر آن بسته اند و من متعجب شده با خود گفتم که آیا
قنطره باین عظمت بر بحری چنین بسته است در این اثنا
شخصی از آنجانب قنطره آواز داد که میخواهی از این
دریا بگذری گفتم آری او دست دراز کرده دست
او بدست من رسید و مرا از آنجا بگذرانید و من از
هیبت و بزرگی آن شخص ترسیده پرسیدم که تو کیستی
گفت من علی بن ابی طالبم و خلافت بتو میرسد و عمر
درازی خواهی یافت باید که با اولاد و شیعه من مدارا
پسندیده کنی هبة الله کاتب گفت که چون سخن قادر
باینجا رسید آواز ملازمان و غیر ایشان شنیدم که
از بغداد بطلب او آمده بودند و مهذب الدوله قادر
را با تجمل تمام بدار السلام گسیل کرد و چون قادر بنواحی
بغداد رسید بهاء الدوله با اکابر و اشراف باستقبال

زنی ستافتند و در سیزدهم رمضان المبارک در بغداد
خطبه بنام او خواندند و در ایام دولت او از رشحات
مکرمت الهی چون خلافت را حضرتی پدید آمد هیبت
و سیاست او در دل خاص و عام جا گرفت و دیگر دیالمه را
مجال تغلّب و تسلّط نماند و بعد از خلع طائع چند گاهی
در بلاد خراسان بدستور معهود خطبه بنام او خواندند
میگفتند که امام بی موجبی مخلوع نگردد و چون سلطان
محمود سبکتکین بر آن ولایت استیلا یافت بنا بر اخلاصی
که با قادر داشت رؤس منابر و وجوه دنانیر را باسم
و لقب او زیب و زینت داد و در ایّام قادر در معموره
عالم وقایع لا تعدّ و لا تحصی دست داد از جمله غرائب
آنکه صاحب تاریخ خمیس مینویسد مردی را ببغداد آورده
دند که از قوم یأجوج و مأجوج بود که او را باوان بالای
سد انداخته و بی تاب کرده بود طول آن مرد یکذراع
بود و ریش او دو وجب و دو گوش بزرگ عظیم داشت
او را در شهر بغداد طواف داده بگردانیدند تا همه مردم
او را دیدند و در سال سیصد و هشتاد و نه دهم

ماه ربیع الاوّل در روز روشن کوکبی از آسمان گذشت
که نیر شهاب میگویند بسیار بزرگ و عظیم و در ایّام
قادر از بزرگان علماء عامّه و خاصه وفات نمودند
من جمله در سال سیصد و نود و سه امام اللغه ابونصر اسما
عیل بن حمّاد جوهری ترکی صاحب صحاح اللّغه در گذشت
بعضی نوشته اند که سودا بر او غلبه کرد بحیثیکه بجهة خود
دو پر و بال ساخت که طیران کند همین که بر خود استوار
و حرکت نمود بر زمین خورد و بر شکست و هلاک شد
و در همانسال طائع لله عبّاسی که خلع شده بود و در
مدّت مخلوع بودن محترماً در نزد قادر بالله خلیفه
عموزاده اش بسر میبرد نیز در گذشت و در سال چهار
صد و ده سلطان محمود سبکتکین بتسخیر بلاد هندوستان
عزم فرمود و شهرها بسیار فتح کرد و از کفّار پنجاه هزار
کس کشت و بیست هزار نفر تقریباً مسلمان شدند
و اموال عظیمی غنیمت نمود از نقره بقدر چهل کرور
درهم تحصیل کرد و از آن غنائم حضور قادر خلیفه
هدایای جلیله فرستاد که از آنجمله بت بزرگی بود از طلا

که وزن آن چهار صد رطل بود و یکقطعه یاقوتی احمر
بصورت زنجی فرستاد که وزنش شصت مثقال بود
که مثل چراغ میدرخشید قشون سلطان محمود سبکتکین
در این جنگ هندوستان سی هزار بود در سال چهار
صد و یازده ماه ربیع الاول ابری در افریقیه ظاهر شد
که شدید البرق و عظیم الرّعد بود و سنگهای زیاد
بارید که تاکنون مردم چنین سنگ باریدنی بآن کثرت و درشتی
ندیده بودند و بهر کس میخورد هلاک میکرد در سال
چهار صد و سیزده یا چهارده باختلاف روایات در بیت
الحرام در روز جمعه مردی سرخ رو سرخ مو بلند بالا
سطبر که نام او را صاحب تاریخ خمیس اسمعیل مینویسد
که بیکدست شمشیر برهنه بدست دیگر دبّوسی داشت
قصد حجر الأسود میکند کانّه اراده استلام دارد پس
سه نوبت با آن دبّوس بحجر الأسود نواخت و گفت تا بکی
عبادت حجر الأسود کنیم محمّد ص و علی ع نیست تا مانع
من شوند پس امروز بیت الحرام را خراب خواهم کرد
اکثر حاضرین از او بترسیدند و از کنار وی میپاشیدند

نزدیک بود که آن ملعون در میان پنهان شده خلاصی
یابد مردی بر او حمله نمود و با خنجری که داشت او را
بقتل رساند و مردم او را پاره پاره کرده بسوزاندند
و جماعتی را بتهمت مصاحبت و همراهی او کشتند و
بیست نفر مقتول ساختند و سوزاندند و فتنه در گرفت
و آنروز مردم از مغاربه و مصریّین بسیاری را نهب
و سلب نمودند و برخی را در طریق منی تا بشهر مکه
معظّمه منهوب ساختند فردای آنروز مردم بجنبش
و حرکت آمده در صدد تفحص شده چهار نفر از همد
ستان او را نیز گرفتند گفتند ما صد نفر بودیم گردن
آن چهار نفر را با تیغ زدند و بضرب دبّوس آن مرد
بی ناموس از حجر الأسود آنچه خراشیده و ریخته بود
جمع کردند عجین نموده بر حجر ملصق نمودند مؤلف
گوید خجلی باید از اهل مکّه معظّمه و همّت و غیرتشان
ممنون شد که در مقابل جسارت کوبیدن نیزه بحجر
الأسود جماعتی را کشتند و سوزاندند و برخی را بتهمت
همدستی نهب و سلب و غارت کردند امّا وا اسفا و حسرتا

چقدر جای ملامت و تعبیر و سرزنش و افسوس است بر
چند بن ملبون مسلمین علی الخصوص طوایف امامیّه
که در سنه یکهزار و سیصد و سی و دو ماه ربیع الثانی
روضهٔ مطهّرهٔ حضرت ثامن الائمة الهدی علی بن موسی
الرّضا علیه الاف التحیة والثناء را پسر پیغمبرشان صلعم
و امام و پیشوای مذهب و دینشان را که مطاف و مزار
کرورات شیعه اثنی عشریه است بضرب گلوله‌های توپ
روسیان خراب و منهدم ساختند و نفوس کثیرهٔ محترمه
از زوّار و مجاورین بی جرم و گناه را بقتل رساندند و احدی
را از این عدهٔ کثیرهٔ اسلامیه جنبش و حرکتی تعصّب و
حمیّتی نشد فعلی الاسلام فلیبک الباکون چنانچه کلام
خود حضرت ثامن الائمة علیه السّلام اشاره بقضیهٔ هایله است

وقبر بطوس یالها من مصیبة — الحّت علی الاحشاء بالزفرات

ونیز چنانچه ابیات مرحوم فرهاد میرزا شاهد مقال است

ابکی لطوس ما یصابها من روس — هتک وقذف من رجال نحوس
بامر عالم سوءٍ فی زمانٍ مکدرٍ — واحقر دهر الّذی من کفر مطموس

ونیز اشعار مرحوم مغفور فرهاد میرزا شاهد مقام است

افٍ لدهر ثم اف اقًا — ممّا یصیب من الروس فی ایران
ببلدة طوس بالها من مصیبة — من الهتک والقذف والنیران
ویأمرهم بالهتک عالمنا — ولیس فی ذالک الزمان من دیان
یخربون بیوت الدین والاسلام — فینتقم عاجلًا منهم بالمان
لقتلٍ وغرقٍ وذلةٍ — وحرق وخلّ الشهر من سلطان

ونیز در این سال که سنه چهارصد و سیزده باشد چنانچه
در تاریخ ابن کثیر و ابن اثیر مسطور است شیخ محمّد بن محمّد
بن النّعمان الحارثی المعروف بالشیخ المفید قدّس سرّه وفات
نمود در دوم شهر رمضان المبارک و بالسیم در شب جمعه
و مولد این شیخ اعظم و استاد اقدم یازدهم ماه ذی القعدة
الحرام سال سیصد و سی و سه بود و بعضی سی و هشت
گفته اند عمر شریف هفتاد و شش سال بود در حین و
فات ابن کثیر شامی که از علماء و مورخین عامه است
شیخ مفید را باین نحو تمجید میکند عالم الشیعه و امام
الرّافضه صاحب التصانیف الکثیره المعروف بالمفید
و ابن المعلّم ایضًا البارع فی الکلام والجدل والفقه وکان
یناظر کلّ عقیدةٍ بالجلالة والعظمة فی الدّولة البویهیّة

وكان كثير الصدقات عظيم الخشوع كثير الصلوة والصوم خشن اللباس وكان عضد الدوله ربما زار الشيخ المفيد وكان ربعا نحيفا اسمر عاش ستا وسبعين سنة وله اكثر من مأتي مصنف وكان يوم وفاته مشهورا وشيعه ثمانين الفا من الرافضه والسنه انتهى كلامه ولله در من قال ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء علامه عليه الرحمه در خلاصه مينويسد محمد بن محمد بن النعمان يكنى ابا عبد الله و يلقب بالمفيد وله حكاية في سبب تسميته بالمفيد ذكرناها في كتابنا الكبير ويعرف بابن المعلم من اجل مشايخ الشيعه ورئيسهم واستادهم وكل من تاخر عنه استفاد منه وفضله اشهر من ان يوصف في الفقه والكلام والروايه اوثق اهل زمانه واعلمهم انتهت رياسة الامامية في وقته اليه وكان حسن الخاطر دقيق الفطنة حاضر الجواب له قريب من مأتي مصنف كبار وصغار مات قدس الله روحه وجعل الجنة مثويه ليلة الجمعة لثلث خلون من شهر رمضان المبارك سنة ثلث عشره واربعمائة وكان مولده

يوم الحادي عشر من ذي القعده سنة ثلث وثلثين وثلثمائه وقيل سنة ثمان وثلثين وصلى عليه الشريف المرتضى ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان وضاق على الناس مع كبره ودفن في داره سنين ونقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الامام ابي جعفر الجواد ع عند الرجلين من جانب قبر شيخ الصدوق ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه در كتاب مجالس المؤمنين مينويسد كه در مجموعه امير ورام بن امير فوارس رحمهما الله مسطور است كه اصل شيخ از عكبرا است ودر ايام صبا از انجا با پدر خود ببغداد آمد ودر خدمت ابي عبد الله معروف بجعلي كه در درب رباح بغداد منزل داشت باستفاده علوم مشغول شد وبعد از آن بدرس ابي ياسر كه در باب خراسان بغداد داشت بافاده اشتغال داشت رجوع نمود وابو ياسر چون از عهدهٔ بحث او بيرون نتوانست آمد باو گفت كه چرا پيش علي بن عيسى رماني كه از اعاظم علماى كلام است چيزى نميخوانى

واز او استفاده نمیکنی کفت او را نمیشناسم وکسی ندارم
که وسیله آشنائی او شود پس ابو یاسر یکی را از اصحاب
خود با او همراه نموده بخدمت رمّانی فرستاد وچون
مجلس او از اهل فضل مملّو بود در صف نعال بنشست
ودید هیچ که مردم از مجلس بر میخواستند شیخ مفید نزدیکتر
میرفت و میخواست که افادهٔ بعضی از مسائل نماید که
در آن اثنا یکی از اهل بصره در آمد واز او پرسید که
چه میکوئی در حدیث غدیر وقصّه غار رمّانی کفت
خبر غار درایه است وخبر غدیر روایت واز روایت حاصل
نشود آنچه از درایت حاصل میشود وچون آن مرد بصری
نتوانست که سخن رمّانی را جواب کوید برخواسته بیرون
رفت شیخ مفید میکوید مرا طاقت سکوت نبود لاجرم
پیش رفتم وکفتم ای شیخ سئوالی دارم کفت بکوی
کفتم چه میکوئی در شان کسی که با امام عادل خروج
نموده و با او حرب وقتال کرده باشد کفت انکس کا
فراست آنکاه استدراك نموده کفت فاسق است کفتم
چه میکوئی در حق امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب ع کفت او امام است کفتم پس چه میکوئی در باب
طلحه وزبیر وفتنه حرب جمل که بعمل در آوردند کفت
ایشان توبه کردند کفتم خبر حرب درایة است وخبر توبت
روایة کفت مکر حاضر بودی در وقتی که آن مرد بصری
از من سئوال نمود کفتم آری کفت روایة بروایة یعنی
روایتی بروایتی برابر شد وسئوال تو وارد است آنکاه
پرسید تو چه کسی پیش کدام یك از علمای این شهر درس
میخوانی کفتم پیش شیخ ابی عبدالله جُعَلی درس میخوانم
پس مرا کفت بجای خود بنشین و در اندرون خانهٔ خود
رفت وبعد از لحظهٔ رقعهٔ بیرون آورده سر بمهر وکفت
این رقعه را بشیخ خود ابی عبدالله برسان رقعه را برداشته
بخدمت شیخ آوردم واو سر رقعه را کشاده بخواندن
آن مشغول شد ودر اثناء خواندن خود بخود بخندید
وبعد از فراغ از خواندن آن کفت ماجرائی که ترا با او
در مجلس واقع شده نوشته وترا این وصیّت نموده
وترا مفید لقب داده در کتاب مصابیح القلوب
این حکایت را بوجهی دیکر آورده وکفته که روزی

قاضی عبد الجبّار معتزلی در بغداد در مجلس درس
نشسته بود و ائمه فریقین هم حاضر بودند شیخ مفید
که در آن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی نام او شنیده
بود امّا هرگز او را ندیده بود حاضر شد و در صفّ
نعال بنشست و بعد از لحظهٔ خطاب بقاضی کرد و
گفت اگر اجازت باشد سؤالی دارم بحضور ائمّه بپرسم
قاضی گفت بپرس گفت آن خبر که طایفهٔ شیعه روایة
میکنند که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ مسلّم است
که پیغمبر صلعم در روز غدیر گفته یا شیعه فراهم بافته اند
گفت لا بلّ خبر صحیح است گفت بلفظ مولی چه میخواهد
گفت اولی شیخ گفت پس این خلافها و خصومتها
چیست قاضی گفت ای برادر این خبر روایة است
و خلافة ابی بکر درایة و مردم عاقل از بهر روایة
ترک درایة نکنند شیخ مفید این مسئله را فرو گذاشت
و گفت چه میگوئید در این خبر که پیغمبر صلعم علی ع را
گفت حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي قاضی گفت
صحیح است شیخ مفید گفت پس در حقّ اصحاب جمل

چه میفرمائی همانا بقول تو کافر بوده باشند قاضی
گفت ای برادر ایشان توبه کردند شیخ مفید گفت
ایّها القاضی حرب درایة و توبه روایت است و خود
در سؤال حدیث غدیر فرمودی که مردم عاقل
درایة را بروایت از دست نه هند قاضی متحیّر فرو
ماند و ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورد
و گفت تو چه کسی گفتم من خادم تو محمّد بن محمّد بن نعمان
الحارثی قاضی برخواست و شیخ مفید را دست بگرفت
و بیاورد و بر جای خویش نشاند و او را گفت انت المفید
حقّا شیخ مفید بحقیقت توئی علمای مجلس را آن سخن
خوش نیامد و سخت برنجیدند و همهمه در ایشان
افتاد قاضی ایشانرا گفت که ای فضلا و علمای دین
این مردم را الزام کرد و من جواب او ندادم اگر شما
جواب او دارید بفرمائید تا برخیزد و بجای خود
برود و بعد از آن این خبر بسلطان عضد الدوله رسید
و او شیخ مفید را حاضر گردانید و این ماجرا از او
شنید و مرکوبی خاصّ با قلاّده زرین و سرافسار

زرّین وجبّه ودستار نیکو وصد دینار زر خلیفتی
و بنده باو داد وهر روز ده من نان وپنج من گوشت
جوائز فرمود رحمه الله وایّانا بمحمد واله الطّاهرین از جمله
مناظرات شیخ مفید که با فاضل کعبی واقع شده آنست
که فاضل مذکور از شیخ پرسید که دلیل شما چیست
بر فساد امامت ابی بکر شیخ گفت دلیل بسیار است
امّا انچه قریب بفهم تو باشد مذکور میسازم وآن
اینست که امّت اجماع نموده اند بر انکه امام محتاج
بامام دیگر نیست واجماع است بر انکه ابو بکر بر سر
منبر گفت وَلِّیتُکُمْ وَلَسْتُ خَیْرُکُمْ فَاِنْ اِسْتَقَمْتُ فَا
تَّبِعُونِي وَاِنْ اَعْوَجْتُ فَقَوِّمُونِي یعنی من امام شما
شدم در حالتیکه به از شما نیستم پس اگر در کاری
وگفتاری مستقیم باشم مرا متابعت کنید واگر
انحراف وکجی از من ظاهر شود مرا راست سازید
وحاصل این کلام اعتراف اوست بحاجت خود بسوی
رعیّت وبر عاقل پوشیده نیست که هر که بر عیّت
خود محتاج باشد احوج خواهد بود بامام وهرگاه

ثابت شد احتیاج ابو بکر بامام باطل شد امامت
او باجماعی که منعقد شده در باب عدم احتیاج
امام بامامی دیگر وچون کعبی عاجز ومبهوت ماند
یکی از حاضران عزیز الله نام داشت ومعتزلی مذهب
بود در مقام ایراد او نقض ومعارضه شده گفت که امّت
اجماع نموده نیز بر انکه قاضی محتاج بقاضی وامیر
محتاج بامیری دیگر نیست وبنا بر اصل شما باید که قضاة
وامرا نیز معصوم از خطا باشند یا از دایرهٔ متابعت
اجماع بیرون باید رفت شیخ در جواب او گفت که
سکوت سائل اوّل بهتر از این سخن تو بود وگمان
نداشتم که خطای این سخن واهی بر تو پوشیده
باشد بنا بر این که اجماع در این دو مسئله بخلاف
آنست که تو گمان برده زیرا که امّت متّفق اند بر انکه
قاضی در مرتبه کمتر از امام است مگر انکه مراد تو
از قاضی وامیر نفس امام باشد که اینچنین قاضی
وامیر محتاج بقاضی وامیر دیگر نیست بلکه بقوّت
عصمت وکمال خود از ایشان بی نیاز است فبهت

الذی کفر و اللّه لا یهدی القوم الظالمین وازجمله مناظرات شیخ مفید آنست که روزی بخانه شریف بغداد ابو عبد الله محمّد بن محمّد بن طاهر رفت ویکی از متفقهه که اورا ورثانی میکفتند حاضرشده بود از شیخ پرسید که مذهب شما آنست که حضرت رسول صلعم معصوم از خطا و مبرّا از زلل و مامون از سهو و غلط و کامل بنفس نفیس و مستغنی از رعیّت خود بود و حال انکه خدا تعالی اورا باستعانت در مشورت از رعیّت خود امر فرموده و کفته که وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه شیخ درجواب کفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه ازجهة احتیاج او برایشان و افتقار او بآن بود چنانکه تو توهّم کرده بلکه ازجهة امری دیکر است که بیان آن خواهم نمود چه ظاهر است که هرکاه آنحضرت معصوم از کبایر باشد باتّفاق و مامون از صغایر نیز باشد نزد مخالفان و باتّفاق نیز اکمل خلق باشد و رأی او بهتر و عقل او وافرتر و تدبیر او محکمتر باشد و موادّ وحی و الهام میان او و خدای

تعالی متّصل باشد و ملائکه بتواتر بر او نازل میشده باشند و اورا ازخبایای امور و مصالح جمهور اخبار میکرده باشند چکونه کنجایش دارد که اورا حاجت افتد باقتباس رأی از رعیّت خود که بچندین مرتبه در صفات مذکوره از او کمترند و مقرّر است که حکیم کاهی از دیکری بطریق استفاده و استعانت مشورت بنماید که بیقین داند یا ظنّ آن کند که آن دیکری در رأی و تدبیر و کمال عقل از او بیشتر است امّا هرکاه داند که پایه او در امور مذکوره از او فروتر است استعانت او بظاهر وجهی ندارد و از مضمون آن آیه کریمه نیز تنبیه برانچه
آیه
کفتیم حاصل است زیراکه خدا تعالی کفته که وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه و وقوع فعل را بعزم انحضرت منوط ساخته اند نه برأی و مشورت ایشان واکر امر خدا تعالی بمشورت ایشان جهة استفاده از رأی ایشان میبود هرآینه میفرمود فاذا شاوروا علیک فاعمل واذا اجتمع رأیهم علی امر فامضه ومانند آن از عباراتی که دلالت کند بر معلّق ساختن فعل

بمشورت ورأی ایشان نه آنکه آنرا معلّق سازد بعزم آن
حضرت که مختص باوست واما وجه امر کردن خدای
تعالی حضرت پیغمبر صم را بمشورت ایشان چنانچه وعده
بیان آن شده بود آنست که آن مشورت سبب الفت ایشان
گردد واز انجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند وبآداب
خداوندی متأدب شوند نه آنکه آنحضرترا بمشورت
ایشان حاجت بود وایضا میتوان بود که وجه آن باشد
که چون خدای تعالی حضرت رسالت صم را آگاه ساخته
بود از آنکه بعضی از منافقان صحابه در مقام فساد
ومدد کفار اند
کار دوستی او را ظاهر میسازند وخلاف آنرا
پنهان میدارند ودر هدم بنیان شان او سعی بسیار
بجا میاورند وایشان را باعیانهم وباسمائهم بآنحضرت
نشناسانیده بود چنانکه آیه شریفه وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّ
تَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ازان خبر میدهد
وقول او عز وجل که وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ

قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ وبعد از آن فرموده
که يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ
مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ وقال عز اسمه وَإِذَا
رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ
الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ وقال عز من
قائل وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ وقال جل ذکره
وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ
وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا وبعد از آنکه علی الاجمال
ز حال آن منافقان خبران مآل رسول متعال
را خبر داده باو گفته که وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَ
فْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وآنحضرت را باین آیات راه نموده
ایشان وسیمای حال ایشان وصادرات اقوال
وافعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته
وبعد از این تفاصیل وجمل آنحضرترا امر بمشورت
ایشان نموده تا آنکه بسخنان غرض آلوده بیهوده

که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد
زیرا که مکنون ضمیر هر یک از ناصح خیراندیش و منافق
جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر می
شود و چون خدا تعالی بمشورت آنجماعت طریق
معرفت حال ایشان نموده و مشورت ایشان در
اسارای بدر ناشی از نیتهای آلوده بود لاجرم
در مقام کشف اسرار و هتک استار ایشان نمود
و جهة تنبیه آنحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ
تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا
أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ پس یکی از حاضران که او را
جراحی میگفتند متوجه شیخ شد و گفت سبحان
الله ترا گمان است که اول و ثانی از اهل نفاق
بوده اند حاشا که چنین باشد و ما گمان نداریم
که تو اطلاق نفاق بر ایشان کنی و چگونه ایشانرا
منافق توان گفت و حال آنکه در روز بدر از غیر

ایشان طلب مشورت نمود و بالجمله ما صبر بر اطلاق
نفاق بر ایشان نداریم و تاب استماع این نمی آوریم و صواب
آنست که اعتماد بر وجه اول نمایند شیخ گفتند که این
قسم سخنان لایق ارباب نظر و اصحاب استدلال نیست و مجرد
بزرگ شدن بعضی و حسن ظن باو فایده در دفع ا
شکال ندارد با آنکه من در بیان وجه ثانی طریقهٔ اجمال
پیموده ام و شخص معین را ذکر نکرده و ارتکاب تفصیل
تو نمودی و نغمه بر طنبور اضطراب خود افزودی و
علی ای حال در ابطال احتمال این استدلال باید نمود
و بمجرد برهان تفصی از اشکال حاصل نمود و نه
خرط القتاد والحمد لله علی ما بان الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا را از جملهٔ علمای اهل ضلال
که در دست شیخ مفید عاجز و مبهوت و پایمال بو
دند قاضی ابوبکر باقلانی مشهور است که روزی
در مناظرهٔ شیخ چون مرغ رمیده از شاخی بشاخی
میپرید و مانند غریق بجان رسیده از حشیشی
بحشیشی متشبث و متوسل میگردید و چون شیخ

راه پرواز او را بست و پر و بال او را درهم شکست باقلانی خواست که شیخ را خوش آمدی گوید که موجب تسکین شیخ شده در الزام مبالغه و استقصا ننماید و او را در نظر حاضران شرمنده و رسوا نسازد لاجرم اعتراف بقدرت شیخ در فنون علوم نموده گفت أَلَكَ فِي كُلِّ قِدْرٍ مِغْرَفَةٌ یعنی آیا ترا در هر دیگی کفگیر هست شیخ در جواب گفت نَعَمْ مَا تَمَثَّلْتَ بِأَدَوَاتِ أَبِيكَ یعنی چه خوب کردی که پدر و کفگیر که از ادوات پدر باقلانی پز تست تمثیل نمودی باقلانی ملزم و خجل گردیده اهل مجلس بر او بخندیدند و نیز منقول است که روزی باقلانی مذکور با اصحاب خود در یکی از مجالس نشسته بودند که شیخ مفید از دور پیدا شد متوجه جانب ایشان شد چون باقلانی را نظر بر او افتاد از روی تعصب و عناد با او گفت که قَدْ جَاءَكُمُ الشَّيْطَانُ یعنی شیطان شما را آمد شیخ مفید چون آن سخن را شنید و نزد او رسید این آیه را بر باقلانی و اصحاب او خواند که إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ

عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا یعنی اگر من شیطانم شما کافرید مناظرات شیخ بسیار است که این وجیزه را نگنجد و بزرگواری و جلالت آن عالم بی نظیر بیشمار است که بتحریر نیاید همین قدر کفایت میکند که دو طغرا توقیع مبارک رفیع از ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله فرجه بافتخار آن شیخ بزرگوار شرف صدور یافته است که از خطاب و عنوان مبارکشان جلالت و شأن شیخ معلوم میشود این بنده احقر فقط عنوان دو توقیع رفیع را مینگارم و از مضامین شریفه توقیعات بخافه تطویل صرف نظر مینمایم در کتاب احتجاج ذکر کتاب ورد من الناحیة المقدسة حرسها الله و رعاها فی ایام بقیت من صفر سنة عشر و اربعمائة علی الشیخ المفید ابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان قدس الله روحه و نور ضریحه ذکر موصله انه تحمله من ناحیة متصلة بالحجاز نسخته للأخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی العباد

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد سلام علیك ایها الولی المخلص فی الدین المخصوص فینا بالیقین فانا نحمد الیك الله الذی لا اله الا هو ونسئله الصلوة علی سیدنا ومولانا نبینا محمد واله الطاهرین ونعلمك ادام الله توفیقك لنصرة الحق واجزل مثوبتك علی نطقك عنا بالصدق انه قد اذن لنا فی تشریفك بالمکاتبة وتکلیفك ما تؤدیه عنا الی موالینا قبلك الی اخر التوقیع الرفیع در آخر توقیع صاحب کتاب احتجاج مینویسد نسخة التوقیع بالید العلیا علی صاحبها السلام هذا کتابنا الیك ایها الاخ الولی والمخلص فی ودنا الصفی والناصر لنا الوفی حرسك الله بعینه التی لا تنام الی اخره توقیع مبارك ثانی ایضا در کتاب احتجاج است مینویسد ورد علیه کتاب آخر من قبله صلوات الله علیه یوم الخمیس الثالث والعشرین من ذی الحجة سنة اثنتی عشر واربعمائة نسخته من عبد الله المرابط فی سبیله الی ملهم الحق ودلیله بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیك ایها الناصر للحق

الداعی الیه بکلمة الصدق فانا نحمد الیك الله الذی لا اله الا هو الهنا واله ابائنا الاولین ونسئله الصلوة علی سیدنا ومولانا محمد خاتم النبیین وعلی اهل بیته الطاهرین وبعد فقد کنا نظرنا مناجاتك عصمك الله بالسبب الذی وهبه لك من اولیائه وحرسك به من کید اعدائه الی اخره نیز در آخر توقیع مبارك مینویسد وکتب فی غرة شوال من سنة اثنی عشر واربعمائة ×

نسخة التوقیع بالید العلیا صلوات الله علی صاحبها هذا کتابنا الیك ایها الولی الملهم للحق العلی باملائنا وخط ثقتنا فاخفه عن کل احد واطوه واجعل له نسخة نطلع علیها من تسکن الی امانته من اولیائنا شملهم الله ببرکتنا انشاء الله الحمد والصلوة علی سیدنا محمد النبی واله الطاهرین کسی را که امام علیه السلام باو خطاب اخ بفرماید اورا برادر خود بخواند ومخلص در دین بستاید وکامل عیار در دوستی وصفی وولی خود بداند وناصر حق ودلیل او ویاری کننده خود ووفا کننده ودعوت کنند بسوی حق بکلمه صدق مخاطب

بفرمایند که تمام اینها صفات انبیاء ع است چنانچه در حق
حضرت صدّیق یوسف ع در کلام مجید میفرماید انّه
من عبادنا المخلصین حضرت آدم را صفی الله ع لقب است
در حق حضرت خلیل ع میفرماید وابراهیم الذی وفی
در شان این شیخ جلیل وامثال اوست از مشایخ
عظام که حضرت خیر الانام ص میفرماید علماء امّتی
کانبیاء بنی اسرائیل حضرت امام زمان عجل الله فرجه
میفرماید ما مأذون شدیم باینکه تو را مشرّف سازیم
بمکاتبه وصدور توقیع از جانب خدا و رسول ص
بما اجازه داده شده است که تو را سرافراز بفرمائیم
خیلی جلالت است که حجّة زمان امام عصر قطب دایرهٔ
امکان برعیّت این قدر توقیر واحترام وتجلیل واکرام
بفرماید بعد از وفات این شیخ جلیل این چند
بیت منسوب است بحضرت صاحب الامر علیه السلام
که در مرثیهٔ جناب شیخ گفته‌اند در قبرش نوشته دیدند

لا صوّت النّاعی بفقدك انّه — یوم علی آل الرسول عظیم
ان كنت قد غیّبت فی جدث الثری — فالعلم والتوحید فیك مقیم

والقائم المهدی یفرح کلما — تلیت علیك من الدروس علوم
علیه رحمة الله تعالی ورضوانه اگر چه این تطویل وتفصیل
خارج از مانحن فیه بود ولی خواستم قدر ومنزلت شأن
وجلالت علماء حقّه دین مبین را که مروّجین شرع
مقدّس حضرت خاتم النبیین ص بودند بدانی تا ترك
تحصیل علوم دینیّه وتبدیل واختصار وصرف عمر
عزیز بآموختن مزایای فنون غریبه از فرنگ وشیمی
ونقشه کشی وجغرافیه ننمائی وخبر شریف طلب العلم
فریضةٌ علی کلّ مؤمن ومؤمنة را باین علوم جدیده
حمل نکنی علم کلام وتوحید وفقه وتفسیر را کوچك وحقیر
نشماری علماء حقّه را که ورثه نبیّین ومروّجین دین
وهداة طریق مستقیم شد موهون وحقیر نداری
القصّه در ایّام قادر وقایع بسیار در عالم واقع
که ذکر شان موجب تطویل است وقادر از اهل ستر
وصیانة دائم التهجّد وکثیر الصّدقات بود وسیرت
نیکو داشت واو را مصنّفی است در سنّة وذم معتزله
ومصنّفات دیگر در اصول که در آن کتاب ذکر کرده است

فضایل صحابه را و اکفار معتزله و قائلین بمخلوق بودن
قرآن و این کتاب در هر جمعه در حلقه اصحاب حدیث
و مجمع ناس در مسجد جامع مهدی مادام خلافت قادر
خوانده میشد و ببرکت فرمایش حضرت امیر المؤمنین ع
چنانچه در رؤیا باو فرموده بودند عمر بسیار کرد
در شب دوشنبه یازدهم ذی الحجه و بروایتی ذی
القعده در سال چهارصد و بیست و بروایتی بیست
و سه وفات نمود مدت خلافتش چهل و یکسال بروایتی
چهل و سه سال بود و در زمان حیاتش نیز خلافت
چه بعضی گویند که هشتاد و شش سال عمر داشت
و برخی گفته اند که بنود و سه سال رسید والله اعلم
در عهد سلطنت بویهیه و بعد سلجوقیه و غیره الی
انقضائهم دیگر خلفائی بنی العباس را نفوذ و تسلطی
در ملک نبود باسلاطین معاصرین بود و هر زمان
اراده بر خلع خلفا میکردند مخلوع میشدند چنانچه
دمیری در کتاب حیواة الحیوان متعرض شده است
مینویسد فائدهٔ عجیبه مورخین ذکر کرده اند که هر ششم

مخلوع بودن هر سادس از خلفا و ملوک

که قائم بامر امت بوده است از خلفا و سلاطین مخلوع است
و همه را از عهد حضرت رسول صلعم ذکر میکنند و ششمی
مخلوع واقع شده از انجمله خلفاء بنی العباس را تعداد
نموده و هر سادس مخلوع بوده و هکذا از ملوک و سلا
طین را میشمارد و هر ششمی خلع شده چنانچه در زمان خود
ملاحظه نمودیم در بیان رموز کلمات محی الدین
من کلمات محی الدین اعرابی فی الرسالة المرموزة فی
الشجرة العثمانیه مما یرد علی الملوک من سنة الألف
و ثلثمائة و واحد و ثلثین الی ان قال واما الروس
فطالعها منحوس و عسکرها منکوس و ملکها مأیوس
یصیبه الندم بعد استیلائه علی العجم و تصیر له دا
هیتان الأولی اختلال بنواحی ملکه بحیث یعجز
عن تسکینه و تأمینه والثانیة امراض متتابعات
تخسره مالاً و نفوساً و یطمع فی دولته الجرمن والنمسه
و تضره ترکی و تفقازیه و لکل طائران یقع و لکل
صعودٍ نزولٌ الی ان قال دارُ الظالم خرابٌ ولو
بعد حین و اما الانکریز فستنحی امنها و اما البلغار

بشری له بالتظرافة والبعد عن الدیار واما الایران
بلروم اختلالها بسنتین وساقطها بعود ولا یستریح
فی القعود تتحد ارکانها فیکون مستقلا انشاء الله ثم
الی ان قال قم یاسین واخطب بالام واحکم بامیر واجمع
المسلمین یعنی مصنت الملوک لجبابره جاء الحق وزهق
الباطل کما قال الامام جعفر بن محمد الصادق ع
لکل اناس دولة یرقبونها ودولتنا فی اخر الدهر یظهر
فی طوالع الملوک الذی طلع من مصر قال
ویضیق علی الناس فی سنة الالف وثلثمائة وواحد
وثلاثین ویکون اختلاف کثیر فی ملوک الدنیا و
تسفك الدماء وتتلف النفوس وتخرب البیوت ویوتم
الاطفال الحذر الحذر من هذه الفتن ویصیر الناس
بحبش من العرب الی السواد الی ان قال یظهر المهدی
فی السادس یقسم بالسویة ویحکم بالعدل فی الرعیة
ویظهر فی السابع داعی الهدی عزیز التربة من
الابوین یقسم بالسویة ویحکم فی الرعیة الی ان قال
واعلم ان المهدی یظهر فی السادس لیس هو المهدی

الموعود بل هو رجل علوی النسب فطوبی لمن عاش
فی زمانه واعلم انی لست کاذبا فلعنة الله علی الکا
ذب بل هو علم اخرجه من محله نظمه فی شعره

وفی الست یظهر سبط الرسول — وینفی المذاهب نفی النسب
یبید الفساد وارباب ه — ویذهب للخیر من قد وهب
وفی السبع یظهر داعی الهدی — عزیز التربة اما وابا
وینفی الفساد ویحیی العبا — ویحکم لله فی ما وهب
فطوبی لمن کان فی وقته — وطوبی لمن کان طفلا ترب
فخذه برسم امره عارف — لبیب وبصر فیما کتب
وان کان ما قلته کاذبا — فیا لعنة الله علی من کذب

مؤلف میگوید قول محی الدین اعرابی لفظ سقطها
بعود ولا یستریح فی القعود احتمال دارد که اشاره
بونه باشد بخلع شخص مخلوع ومراجعت از خارجه
خبر شریف عمار بن یاسر رضی الله عنه در جمله ثالث
عشر بجاز صریح است در مخلوع شدن شخص بعد
از دو سال از ابتداء جلوسش ونیز تسلط
او بروم وترک چنانچه مجلسی ره از زراره واو

نصر بن ليث مروزى و ايشان از ابن طلحه جحدرى
و او از عبد الله بن لهيعة و او از ابى ذر عمرو او
از عبد الله بن زرين و ايشان از عمّار بن ياسر رضى
الله عنه بسند معتبر روايت كرده انّه قال انّ دولة
اهل بيت نبيّكم فى اخر الزّمان ولها امارات فاذا رأيتم
فالزموا الأرض وكفّوا حتى تجئ اماراتها فاذا استثارت
عليكم الرّوم والتّرك وجهّزت الجيوش ومات خليفتكم
الّذى يجمع الأموال واستخلف بعده رجل صحيح
فيخلع بعد سنين من بيعته ويأتى هلاك ملكهم من
حيث بدأ ويتخالف التّرك والرّوم وتكثر الحروب فى
الأرض وينادى مناد عن سور دمشق ويل لأ
هل الأرض من شرّ قد اقترب ويخسف بغربيّ مسجدها
حتى يخرّ حائطها ويظهر ثلثة نفر بالشّام كلّهم يطلب
الملك رجل أبقع ورجل اصهب ورجل من اهل بيت
ابى سفيان يخرج فى كلب ويحضر النّاس بدمشق و
يخرج اهل الغرب الى مصر فاذا دخلوا فتلك امارة
السّفيانى ويخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمّد ص

وتنزل التّرك الحيرة وتنزل الرّوم فلسطين ويسبق
عبد الله حتى يلتقى جنودهما بقرقيسا على النّهر ويكون
قتال عظيم ويسير صاحب المغرب فيقتل الرّجال ويسبى
النّساء ثمّ يرجع فى قيس حتى ينزل الجزيرة السّفيانى
فيسبق اليمانى ويحوز السّفيانى ما جمعوا ثمّ يسير الى
الكوفة فيقتل اعوان ال محمّد ص ويقتل رجلا من
مسمّيهم ثمّ يخرج المهدىّ على لوائه شعيب بن صالح
فاذا رأى اهل الشّام قد اجتمع امرها على ابن ابى
سفيان فالحقوا بمكّة فعند ذلك يقتل النّفس الزّكيه
واخوه بمكّة ضيعة فينادى مناد من السّماء ايها النّا
س انّ اميركم فلان وذلك هو المهدى الّذى يملأ
الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً
در كتاب غيبت شيخ طوسى عليه الرّحمه نيز از عمّار
ابن ياسر رضى الله عنه بهما نسند روايتست بتحقيق
كه او گفت بدرستيكه دولت اهل بيت پيغمبر شما در اخر
الزّمان خواهد بود و از براى آن امارات و علاماتى است
پس زمانيكه ديديد پس لازم بداريد بر خود تان

زمین را یعنی خانه نشیمنی و سکونت را و باز ایستید
تا آنکه بیاید علامات آن پس زمانیکه بهیجان آیند بر
ضرر شما روم و ترك که ظاهراً عثمانی و روس باشند
و تجهیز سپاه نمایند و بمیرد خلیفه شما که جمع اموال میکرد
و برجای او بنشینند بعد از او مردی درست پس خلع
شود بعد از چند سال از بیعتش و بیاید هلاك و
زوال ملك آنها از جائیکه ظاهر شده بود و در نسخه
که بیاید مالك و مملکت آنها از آنجائیکه آشکار شده
بود و مخالفت نمایند ترك و روم باهم و بسیار شود
جنکها در زمین و ندا در دهد منادی از طرف قلعه
دمشق که وای بر اهل زمین از شرّیکه بتحقیق نزدیك
شده است و فرو رود سمت غربی مسجد دمشق حتی
آنکه فرو ریزد دیوار آن و ظاهر شود سه نفر بشام
که هر کدام طلب پادشاهی و ملك داری نمایند یکی
مرد ابلق و یکی مرد سرخ کون و دیگری مردی از خاندان
وادهٔ ابی سفیان باشد که خروج نماید با قبیله
کلب و یا آنکه در حالتیکه او را شبه جنون عارض

شده باشد که از ماده کلب کفرهس بلیهم و یا آنکه در
زمان کلب کلنف که شدت و قحطی بوده باشد خروج
کند و حاضر سازد مردم را در دمشق و یا آنکه از ماده
حصر بصاد معجمه یکیرهم یعنی محصور سازد به تنکی و حبس
اندازد مردم را در دمشق و خارج شوند اهل مغرب
بسوی مصر پس زمانیکه داخل شوند این علامات
که نشانه سفیانی است و خروج کند قبل از آن شخص
که دعوت کند مردم را بسوی آل محمد ص و نازل شود
ترك بجزیره و نازل شود روم بفلسطین و پیش دستی
کند عبد الله نام عبد الله نامی را تا آنکه بهم برسند
عساکر آنها در قرقیسا کنار نهر فرات و قتال عظیمی
برپا شود و رو کند صاحب و حاکم مغرب پس بقتل
آرد مردان را و اسیر نماید زنان را پس از آن مراجعه
کند با قبیله قیس تا آنکه نازل شود بجزیره سفیانی
پس پیشی کیرد یمانی را و حیازت و جمع آوری نماید
سفیانی آنچه را که جمع کرده اند اهل جزیره و بعد می
آید بسوی کوفه پس میکشد اعوان و یاوران آل محمد ع الخ

در بیان تفسیر امام مبین و همچنین کتاب مبین که مراد
حضرت ائمه اثنی عشر و اوصیاء آنجناب خاتم آنها حضرت
بقیة الله قائم عجل الله فرجه است شاهد مقام قول خدا
وند منان و کل شیئ احصیناه فی امام مبین فالکتاب
المبین هو الامام و الامام الحق علی فعلی هو الکتاب المبین
چنانچه حضرت امام محمد باقر ع فرموده است زمانیکه
این آیه نازل شد ابوبکر و عمر عرض کردند یا رسول
الله آیا کتاب مبین توریة است حضرت پیغمبر فرمود
نه عرض کردند آیا کتاب مبین انجیل است فرمودند
عرض کردند کتاب مبین قرآن است فرمودند پس
حضرت امیر مؤمنان ع خدمت آنحضرت حاضر شد
رسول خدا فرمود هذا هو الامام المبین الذی احصی
الله فیه علم کل شیئ حضرت باقر ع فرمود قول خالق
عالم و من عنده علم الکتاب شاهد مرام است چنانچه
صاحب کتاب مقامات از ابن عباس رضی الله عنه بسند
معتبر روایت کرده قال انزل الله علی نبیه کتابا من
قبل ان یاتیه الموت علیه خواتیم من ذهب فقال له

ادفعه الی النجیب من اهلک علی بن ابی طالب ع و مره
ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففک منه خاتما
و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسن ع و عمل بما فیه ثم
دفعه الی الحسین ع ففک خاتما فوجد فیه اخرج
بقومک الی الشهاده واشتر لنفسک لله ثم دفع الی
علی ابنه فوجد فیه اصمت و الزم بیتک واعبد ربک
حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی محمد ابنه ع
ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و افتهم و لا تخافن
احدا الا الله فلا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الی
ابنه جعفر ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و
افتهم و انشر علوم ابائک و صدق اهل بیتک و لا تخافن
احدا الا الله هکذا حتی صار الی القائم ع **مؤلف**
میگوید مؤید این خبر حدیث لوح است چنانچه
جابر بن عبد الله از حضرت صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام
روایت کرده که جبرئیل از خداوند رب جلیل بحضرت رسول
خدا لوحی هدیه آورد که در آن لوح اسم مبارک آنحضرت
و اسماء اوصیاء آنجناب تا قائم آل محمد علیهم السلام

ثبت وبیان فرموده که نسخه حدیث لوح اینست بسم
الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم
الی محمد نبیّه وسفیره نزل به الرّوح الأمین من رب العالمین
عظّم یا محمّد اسمائی واشکر نعمائی اننّی لا اله الّا انا فمن
رجی غیر فضلی وخاف غیر عدلی عذّبته عذابًا الیمًا
فایّای فاعبد وعلی فتوکّل اننّی لم ابعث نبیًّا فقط فا
کملت ایّامه الّا جعلت له وصیًّا وانّی فضّلتك علی
الأنبیاء وجعلت لك علیًّا وصیًّا وکرّمتك شبلیك
وسبطیك حسنًا وحسینًا وجعلت حسنًا معدن
وحیی بعد ابیه وجعلت حسینًا خازن وحیی واکرمته
بالشّهاده واعطیته مواریث الأنبیاء فهو سیّد الشّهداء
وجعلت کلمتی الباقیة فی عقبه اخرج منه تسعة
ابرار هداة اطهار منهم سیّد العابدین وزین اولیائی
ثمّ ابنه محمّد شبیه جدّه المحمود الباقر لعلمی هلك
المرتابون فی جعفر الرّاد علیه کالرّاد علیّ حقّ القول
منّی ان اهیج بعده فتنة عمیاء من جحد ولیًّا من
اولیائی فقد جحد نعمتی ومن غیّر آیة من کتابی

فقد افتری علیّ ویل للجاحدین فضل موسی عبدی
وحبیبی وعلی ابنه ولیّی وناصری ومن اضع علیه
اعباء النّبوه یقتله عفریت مرید حقّ القول منّی
لاقرّن عینه بمحمّد ابنه موضع سرّی ومعدن
علمی واختم بالسّعادة لابنه علیّ الشّاهد علی خلقی
اخرج منه خازن علی الحسن الدّاعی الی سبیلی واکمل
دینی بابنه زکی العالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی
وصبر ایّوب یذلّ اولیائه فی غیبته ویتهادون رؤ
سهم الی التّرك والدّیلم ویصبغ الأرض بدمائهم و
یکونوا خائفین اولئك علیهم صلوات من ربّهم ورحمة
واولئك هم المهتدون

یا ناظرًا فیه سل بالله مرحمة — علی المصنّف واستغفر لکاتبه
واطلب لنفسك من خیر ما تریده — من بعد ذلك غفرانًا لصاحبه

کتاب مستطاب علائم ظهور بهم عالیه حضرت
مستطاب اجلّ اکرم افخم اعظم امجد آقای
سردار مؤید مراغه دام اقباله باتمام رسید
ثواب این عمل بروح والدین آقا معظم له عاید گردد

[illegible]

٤ — نقشه بخشهای سرشماری و نقشه قطعات مناطق باید جداگانه ترسیم و حدود مناطق بخشها بوسیله رنگ های مختلف مشخص خواهد شد .

٥ — برای کلیه دهکده‌هائی که جمعیت آنها از دوهزار نفر متجاوز است نقشه جداگانه ترسیم خواهد شد .

٦ — نقشه شهر وهریك از بخشها باید قبل از شروع به تنظیم کتابچه پیش‌بینی در دسترس رؤساء بخشها گذارده شود .

فصل سوم

نام گذاری کوچه‌ها و شماره گذاری اماکن

بعد از تهیه نقشه شهر بایدتمام کوچه‌هارا نام گذاری کرد و اماکن را شماره گذاری نمود وچون لازم است کارمندان سرشمار قبلا از ترتیب شماره کردن اماکن اطلاع کامل داشته باشند نکات زیر تشریح میشود .

١ — بطور کلی خیابانها و کوچه‌هارا بایستی ازسمت شرق بغرب و شمال بجنوب شماره گذاری نمود وکوچه‌هائی که‌ازخیابان باز میشود ازسمت خیابان شروع بشماره گذاری نمود مگر آنکه رعایت جهت غیر مقدور باشد .

٢ — نام هرخیابان وکوچه در اول و آخر آن نوشته میشود واول هرخیابان یا کوچه برای راهنمائی مأمورین باید بافلش نمـ رو بداخل کوچه نشانه شود و آخر کوچه یا خیابان باعلامت ضرب در (×) بسته شود .

٣ — بن بست هائی که از ده خانه زیادتر درآن باشد بطور مستقل شماره گذاری میشود وبن بست‌های کوچه که ده خانه کمتر

هذا
کتاب
مستطاب شرح
جزایل سبعه ازمستطر
فات مظهر الأنوار جلد رابع
نور الأنوار در علایم ظهور بقیة الله
حضرت قائم عجل الله فرجه از تألیفات تراب
اقدام علماء ملا جعفری ابو الحسن النجفی المرندی
حشره الله و والدیه مع ساداته الأئمة ص
در مطبعه جناب اشرف الحاج حاج
عبدالرحیم بن بور طبع آراسته
شد کتبه محمد حسین النجفی
تاریخ ١٥ رجب المرجب
سنه ١٣٣٣

۱ر۲ر۳ الخ بانوشتن شماره اصلی مثلاً ــ و ــ و ــ (۱، ۲، ۳) شماره گذاری میشود .

بعلاوه بالای درب بافلش عمودی نشانه میشود که علامت ورود بداخل بنا است .

توضیح — اطاقهای مهمانخانه ومسافرخانه که دارای یك نفر متصدی باشد همچنین قسمتهای داخلی یك کارخانه بهیچوجه شماره نخواهد خورد فقط یك شماره بردرب ورود این مکانها زده میشود .

۸ — در هرکوچه وخیابان سمت راست شماره فرد وسمت چپ شماره زوج گذاشته میشود مثلا ۱ر۳ر۵ و ۲ر۴ر۶ الخ

۹ — اگر کوچه منتهی بمیدانی شود وقتی که شماره گذاری کوچه تمام شد شماره طرف دست راست میدان دنباله آخرین شماره طرف راست کوچه است و همچنین شماره طرف دست چپ میدان آخرین شماره دست چپ کوچه میباشد تا کلیه خانه های میدان مزبور شماره شود . البته این درصورتی است که میدان مزبور محل خروج دیگری نداشته باشد .

۱۰ — اگر چندخیابان یا کوچه منتهی بمیدانی شودمیدان شماره مخصوص مسلسل خواهدداشت باین ترتیب ۱ر۲ر۳ر۴ر۵ الی آخر .

۱۱ — بن بستهای مستقل باشماره مسلسل ۱ر۲ر۳ر۴ر۵ که از سمت راست شروع میشود مانند میدانها شماره گذاری میشود .

۱۲ — ممکن است خارج ازحدود شهر کوچه یا خیابانی نباشد ولی خانه هائی در آن اطراف بنا کرده باشند باید این قبیل خانه هارا بخیابان یا کوچه هائی چنانچه قابل تقسیم باشد تقسیم و نامی برای آنها قائل و شماره گذاری نمود و گر نه باید برای این قبیل اماکن شماره مسلسل تخصیص داد.

۱۳ — چون ممکنست درفاصله مابین شماره گذاری وکتابچه پیش بینی بنا یا بناهای جدیدی احــداث شده ویا درموقع شماره گذاری غفلت شده مکانی بدون شماره مانده باشد ویا اینکه درموقع شماره گــذاری یك یا چند شماره ترك شده باشد درمورد اول ودوم



